

بدین معنی اشارت کرده.، که رستم یلی بود در سیستان - منش کرده ام رستم داستان سیستانی بود چنان که هست یلی هم به نام رستم وجود داشت که شاید با مردم گیلان و مازندران سروکار داشته و سرگذشت او در خلال برخوردهایش با سکنه جنوب خزر منشاء حوادثی بوده که شرح آن حوادث سینه به سینه منتقل گردیده و بعداً خمیرمایه داستانهای حماسی شده است .

محقق معاصر ریچارد .ن. فرای در صفحه ۵۹ کتاب میراث باستانی ایران ، در این باره چنین نظر داده است «شاید بتوان گفت که حماسه های محلی درباره پدران و فرمانروایان محلی که بر سر زبانها بوده است بعدها پایه ای برای داستانهای حماسی شده است» بدیهی است داستانهای حماسی شاهنامه که از کتاب دینی ایرانیان و آثار پهلوی ساسانی مایه گرفته است از این قاعده مستثنی نیست .

از روایات حماسی که بگذریم به شواهد دیگری میرسیم که مستند است و حکایت از ارتباط نزدیک و پرگذشته مردم جنوب خزر و سکائیان میکند که به مواردی از آن بیشتر اشاره کردیم مضافاً وجود آثار است که از بن اطلال گیلان بدست آمده که عادات و رسوم و شیوه های سکائی را متبادر به ذهن میکند مانند گورهای اسبان که در «کلوزر» از نواحی رودبار گیلان بدست آمده و مصنوعاتی که با مصنوعات مناطق سکائی نشین قابل مقایسه است .

آقای علی حاکمی باستان شناس ایرانی که ریاست هیئت حفاری «کلوزر گیلان» را بر عهده داشته در گزارشی که به پنجمین کنگره بین المللی باستان شناسی و هنر ایران داده و در یادنامه کنگره مزبور «۱۳۴۷ شمسی» چاپ شده است چنین توضیح داده : «طی کاوشهای چندسال اخیر در محل باستانی «کلوزر» تعدادی مقابر اسب کشف گردید که توجه پژوهشگر را به سبک تدفین مردگان سکائی معطوف میدارد . گرچه غیر از کلوزر در محل دیگری به نام «جوین گیلان» مقابر این حیوان پیدا شده ولی تعداد و نوع اشیاء مکشوفه در کلوزر بیشتر بوده است اسبان را به طور انفرادی یا دستجمعی در محل جداگانه با فاصله معینی از قبر صاحبش به خاک می سپردند، و سائلی که در کناره

اسکلت این حیوان پیدا شد. غالباً از جنس مفرغ بود و گاهی تزئینات طلا و نقره هم پیدا شده ... این ابزار و تزئینات مجموعه کاملی را تشکیل میدهند که علاقه شدید ساکنین «کلورز» را نسبت به این حیوان اصیل و نجیب مسلم میدارد. اشیاء مکشوفه از مقابر اسپان شامل دهنه‌های مختلف مفرغی و آهنی و صفحات مدور مفرغی بر روی چرم دوخته شده و پیشانی‌بند و قسمت‌هایی از زین و گردن‌بند‌های مختلف از جنس مفرغ ... در بین اشیاء فوق‌گردنبند اسپانی از جنس مفرغ با مجسمه‌های حیوان و انسان پیدا شد که مجموعه شکار گاهی را مجسم میدارد. این گردنبند در سر دیف‌میله فلزی موازی به شکل تخم‌مرغ تشکیل یافته که به وسیله بست‌هایی ثابت میگردد. روی یک میلۀ مجسمه‌های مختلف حیوانی نصب شده و نیز دو گردونه متحرک با سوارانی در حال تیراندازی که در طرفین گردونه دیده میشود .

باید توجه داشت که هرودت در کتاب ۴ خود درباره سکاها گفته است «از جمله آداب سکائیان دفن اسپان است - در کتاب اول بند ۲۱۵ - ۲۱۶» درباره تیره‌ای از سکاها ساحلی نیز گفته: غذای آنها از گوشت چشم و ماهی است. مشروب آنها شیر است. از خداها فقط آفتاب را میپرستند و برای او اسبها را قربانی میکنند بدان سبب که معتقدند در راه سریعترین خدایان، سریعترین حیوانات باید قربانی شود» بهر حال نظیر گورهای اسپانی که در کلورز یافت شده است در کورگان Kurgan واقع در جنوب روسیه هم دیده شد در سالهای اخیر در جنوب سبیری در ناحیه «گرنو-التائی Gorno Altai نیز کورگان‌هایی از سکاها کشف گردید که در یکی از آنها قدیمی‌ترین فرش جهان بدست آمد که دارای گل و بوته‌هایی مشابه گل و بوته‌های متداول دوران هخامنشی بوده است. که کشف اخیر مبین این معنی است که سکاها به روزگاری مقارن هخامنشی و پیش از آن بین گورنوالتائی جنوب سبیری و دشتهای هنگری و ترانسیلوانی در جنوب روسیه منتشر بوده و با ایرانیان عهد هخامنشی مرادوات تجاری یا ارتباط صنعتی و هنری داشته‌اند.

از جمله نکات نظر گیر، تشابه بعضی رسوم سکائی با رسم‌هایی است که تا قرن

دهم هجری در گیلان رایج بوده و در یادداشت‌های تاریخی مورخان زمان آمده است : هرودت در کتاب ۴ بند ۵۹ بعبعدگوید: «سکائی‌ها خون اولین دشمن را که بدست خود کشته باشند مینوشند و سرش را بریده به پیشگاه شاه خود پیشکش میکنند ... و کاسه سردشمن را که سخت مبعوض بوده به جام شراب مبدل کرده و بعضاً طلاکاری کرده و بدان باده پیمائی میکنند و نوشیدن باده با چنین کاسه‌ها اختصاص به مهمانانی دارد که دشمنی را کشته باشند . گاهی به عدد مقتولان يك جنگاور کاسه‌های سر به گردش میافتاد که اسباب تفاخر بوده است» آثار چنین رسم تا قرن دهم هجری در گیلان مشاهده میشد در تاریخ عبدالفتاح قومنی آمده است = که در سال ۹۸۶ هجری قمری کامران نامی که از معتمدان دستگاه شاه جمشیدخان امیر اسحاقی بوده چشم از حقوق و احسان پوشید به ولی نعم خویش خیانت کرد و بر او تاخت ... و دستگیرش کرد او و مادرش را به قتل رسانید . بعد از مدتی کوتاه شیرزاد ماکلوانی او و پیروانش را در گیرودار جنگ از پای در آورد کاسه سر نا مبارک کامران بی ایمان را به زرگر داد که پیاله شراب خواری از آن ترتیب دهد و کعب پیاله را از استخوان کله نمایان بگذارد ... مدت ده سال در مجلس شیرزاد به دست رندان باده خوار گردان بود ... نقل است که شیرزاد این بیت را در حاشیه پیاله نویسانده بود .

کاسه سر شد قدح، از گردش دوران مرا دارد این چرخ خراب آباد، سرگردان مرا علاوه بر آنچه که گذشت میتوان از آبادیهائی یاد کرد که نامشان هنوز یادآور

نام سکاست و عبارت است از:

سکاچا	۱۶ك جنوب خاوری رشت از محال سنگر
اسك ده	۱۲ك جنوب رشت از محال لاكان
اسك	۲ك رینه از آمل مازندران
اسك	۵ك جنوب امام گیلان از دهستان سمام
اسکابن	از بلوك فاراب امارلو از رودبار گیلان
سکام	۵ك جنوب رضوانده طالش گیلان

اسکومجله ۱۴ك جنوب باختری آمل

اسكولك ۳۸ك شمال رودبار در سه فرسخی كلورز «محل كشف آثار

تاریخی»

بادر نظر گرفتن شواهدیکه ارائه شد. نکات زیر مشخص میشود .

۱ - داستانهای حماسی ایران تاریخ ارتباط سکاها و مردمان جنوب خزر را

تاعهد فریدونیان پیش برده است .

۲- آثار منکشفه در جنوب خزر به خصوص در «كلورز Kluraz» و «جوبن Jubon»

گیلان که مربوط به پیش از قرن هشتم میلادی دانسته شده، وجود تمدن سکائی را در

جنوب دریای خزر گواهی کرده است .

۳- تبدیل کاسه سرمقتول مبعوض به جام مذهب بمنظور باده پیمائی که رسم

سکائی بوده است تا قرن شانزدهم میلادی «دهم هجری» در گیلان جاری بوده است .

۴- آبادی هائی در جنوب خزر گیلان و مازندران هنوز برجای است که «ازسکا»

نام گرفته است این مستندات بما اجازه میدهد که بگوئیم در زمان هجوم کیمیریان

به سرزمین «مانائی» ها یعنی اوایل قرن هفتم پیش از میلاد. بعضی مناطق جنوبی دریای

خزر قرارگاه تیره یا تیره هائی از سکائیان بوده است همانطور که جنوب شرقی و مشرق

دریای خزر مسکن تیره (داهه) بوده و نامشان بر منطقه «دهستان» باقیمانده است.

میتوان پنداشت که ظهور تاراجگران کیمیری و حضور آنها در مناطق مانائی

در جنوب شرقی دریاچه رضائیه وحشتی در سرزمینهای مجاور از جمله کادوسها و دیگر

مردمان مستقر در جنوب دریای خزر منجمله سکاها پدید آورده بود که برای دفع خطر

از خود یا حمایت از مانائی ها در مقابل کیمیریها متحد و آماده مقابله شده بودند شاید

در همین بحبوحه بود که یکی از شهریاران مادی پادرمیانی کرد و اقوام مزبور را در يك

صف قرارداد تابتوانند متحداً تاخت و تاز آسوریان را متوقف کرده و سپس با حمله ای

متقابل آسور را از پای در آورند.

در تاریخ ایران باستان پیرنیا آمده است «ص ۱۷۲» آسور حیدین = اسار هادون»

در ابتدا بواسطه جدائی طوایف آریائی از یکدیگر، نسبت به آنها بهره‌مندی داشت حتی تا کوه دماوند تاخت ولی دیری نگذشت که آریانها متحد شدند و قائدی در میان آنها پیدا شد، توضیح آنکه «کشات ریت» مادی، با گروهی از مادی‌ها و کیمیری‌ها و مانی‌ها و سکاها به قلعه «کی شاشو» که در دل صفحه «پارسوآ» واقع بود حمله برد. مادیها در تحت اداره امیر خود «مامی تیارش» بودند و سکاها به سرکردگی «سپاکا» نامی و سکاهاى دیگر از طایفه «ساپاردای به سرداری شخصی «دوسان‌نا» نام بودند، و با سکاهاى مزبور اتحاد داشتند در تورات طایفه «ساپاردا» را «صنارد» نامیده‌اند (کتاب عوبد یا جمله ۲۰).

قوای متحدان در جنگ با «اسارهادون = اسورحیدین» شکست یافت. ظاهراً اسپاکا پادشاه سکاها که در بعضی یادداشت‌های تاریخی و ایشپاکا «ثبت شده است در جنگی به قتل رسید و سلطنت به پسرش «پارتاتوآ Partatua» یا بقول هرودت «پروتوتیس Protothyes» انتقال یافت. بر اثر شکست اقوام مذکور رشته اتحاد آنان گسیخته شد و «اسارهادون یا اسورحیدین» فرصت یافت «پارتاتوآ» پادشاه جوان سکا را بسوی خود جلب کند و دختر خود را به عقداو درآورد.

تجزیه و تحلیل گزارش بالا

از گزارش بالا که مربوط به سالهای ۶۷۳-۶۷۲ قبل از میلاد است چنین برمیآید که «کشات ریت خستریت» یا شهریار مادیها در آن تاریخ «مامی تیارش» نامی بوده که هنگام تعرض به پارسوآ و قلعه کی شاشو، در صدر قوای خود قرار داشت. «قابل تذکر است که بعضی یادداشت‌نویسان قائلند که کشات ریت مادی همان

* پارسوآ - اسم ناحیتی بود ظاهراً در شمال کرمانشاه کنونی هنری فیلد در کتاب مردم‌شناسی ص ۱۸۲ گوید: پارسوآ میتوان ناحیه «اردلان و گروس و شهرهای صحنه و بیجار» دانست = کله پارسوا که در غرب ایسران نام ناحیه ایست، در شرق به صورت «پارتوا» با مفهوم پهلوان، نام اقوام پارتی دانسته شده و در جنوب ایران - بصورت «پارس و پارسا کد یا پاسارکاد» بمعنی شهر پارسی‌ها شناخته شده است.

فرورتیش = یا = فراورتس هرودت میباشد که بنظر میرسد قابل تجدید نظر است زیرا فرورتیش به زعم هرودت به سال ۶۵۵ قبل از میلاد «به پادشاهی ماد معرفی شده است اوقاتی که اسارها دون وجود نداشت و هفده سال از وفات او گذشته بود پس مناسبتر است که همان «مامی تیارش» را «کشات ریت» یعنی شهریار = خشت ریت مادیها بدانیم» .

نکته دیگر آنکه در گزارش بالا «سپاکا» نام فرمانده قوای سکائی معرفی شده است که ظاهرآ همان «ایشیاکا» ی سکائی است که در غالب یادداشت‌های تاریخی و سالنامه آسوری، پادشاه سگاهائی معرفی شده است که در آذربایجان به تشکیل دولتی موفق شده بودند و گفتیم که او کشته شد و پسرش پارتاتوآ بجایش نشست .

نکته‌ای که در این جا قابل ذکر است این است که طبق روایات تاریخ‌نویسان عهد قدیم که مورد استفاده محققان معاصر از جمله مؤلف میراث باستانی ایران قرار گرفته است «از سنت‌های خاص دشت یازندگی بیابانگردی یکی این بود که يك قبيله یا تیره شاهی بر دیگر قبایل فرمانروا میشد. نمونه‌ای از این سنت را در میان سگاهای شاهی و در اتحادیه‌ای به نام «کوشانیان» میتوان یافت ص ۲۶۱» .

با در نظر گرفتن چنین سنت اگر طایفه ساپاردهای متحد «مامی تیارش» مادی و سکائی میبودند قهرآ میباید تحت فرماندهی «سپاکا = یا = ایشپاکا» پادشاه سگاهای قرار میگرفتند. وجود امیر یاسرداری بانام «دوسان‌نا» در رأس واحدی جدا و متمایز که تاریخ آنان را «ساپارد» معرفی کرده است دلیلی بدست میدهد که ساپاردیها اسکائی ندانیم. بنظر میرسد آنان کادوسی‌هایی بوده‌اند از طایفه منسوب به «پارسد» شهریار کادوس که حوالی سال ۶۷۸ ق.م - حمله مادیها را دفع کرده و زمینه استقلال کادوس را فراهم آورد.

و محتمل است ساپارد تقلیبی از نام پارساد و پارسد بوده باشد آن چنانکه پارساکد، پاسارگاد گردیده یا همین نام ساپارد در تورات تغییر شکل داده به «صنارد = سانارد» مبدل شده است.

بر فرض طایفه ساپارد سکائی بوده باشند محققاً از سکائیان آذربایجان که مؤسس دولت پادشاهی سکا در حاشیه جنوب غربی دریاچه اورمیه معرفی شده‌اند نیستند و نبوده‌اند والا با عنوان «سکاهای دیگر» از آنان یاد نمی‌شد.

میتوان احتمال داد که گروه مورد بحث، از مازندران و گیلان به سوی مانا و دریاچه اورمیه پیش‌رفته و بر سکاهای آن سوی مرز وارد شده بودند. منتها نامشان در زمانهای دیرتر فی‌المثل در عهد «نبوکدنزر = بخت‌النصر» یا زمان ظهیر کوروش کنار نام سکا با عنوان «پاختریها - هیرگانی‌ها، کادوسیمها ظاهر و ثبت شده است.

همداستانی سکاها با مردمان جنوب دریای خزر و ارتباطی که سرگذشت قوه‌ی آنان با گیلان و مازندران داشته است ایجاب کرد که فصلی را برای تعرفه سکائیان اختصاص دهیم.

سکا = ساك

سکاها يك شعبه از سه شعبه آریائی هستند که جایگاه اولیه آنها را در بیابانها و دشتهای شرقی آسیای مرکزی بین فرغانه و ترکستان چین نشان داده‌اند - سکاها سوارکارانی بیابان گرد و پرتوان و مسلح به شمشیر کوتاه و تیروکمان بودند که مزاحم شهرنشینان زمان خود بودند و اگر ضرورتی آنان را مجبور به شهرنشینی میکرد در جامعه شهرنشین جذب نمی‌شدند. بگزارش تاریخ‌نویسان آنها به نوعی نظام بیابان گردی مأنوس میشدند که میتوانستند به سرعت در منطقه‌ای فرودآمده و چادر برافرازند و هم‌چنین بانظم و سرعت و بآسانی چادرها را برچیده و کوچ کرده و درجا بجا شدن چالاک باشند.

سکائیان بدنبال هندو آریائیان و آریائی‌هایی که در زمان‌های پیشتر اضطراراً راه مهاجرت پیش گرفته بودند، از جای خود کنده شدند و به قصد یافتن چراگاه‌های دست‌نخورده و دشتهای وسیع، دشت آلتائی را پشت سر گذاشتند و به حوالی دریای خزر رسیدند و بموازات خط ساحلی خزر و حاشیه رودهایی که به این دریا میریخت پیش‌رفتند تا به رود دانوب و دریای سیاه رسیدند. پیشروی آنان هم‌چنان ادامه داشت تا وقتی که

با اقوام اروپایی درگیری‌هایی یافتند.

گروهی از سکائیان از واحد اصلی خود جدا شده در زمانی دیرتر به «آراخوذ یا «افغانستان جنوبی» و «درنگیان» = زرنگا» رسیدند منطقه‌ای که از سکاستان نام گرفت و سکاستان - سگستان و سجستان، نامیده شد و امروز سیستانش میخوانیم. قسمتی از این گروه از آراخوزیا یا «هاراواتیا» کوچ کرده و از راه گردنه بولان وارد هند شدند و دولتی امپراطوری که شامل بامبائی و حوالی دهلی میشد تشکیل دادند «نک ۱-۱۸۰ مردم‌شناسی هنری فیلد» سکائی‌ها در مسیر خود آثاری از صنایع و آداب و رسوم خویش بجا گذاشتند که تدریجاً کشف شده است از اینگونه آثار در سراسر منطقه بین دیوار چین تا بخش ترانسیلوانی و دشت هنگری به صورت کورگان‌ها و مقابر اسپان و مصنوعات سیمین و زرین و سفالین بادید شده است که نمونه‌هایی از آن در مسوزه‌های شوروی به ویژه در «موزه - هریمیتر Hermitage لنین گراد نگهداری میشود.

و چنانکه در فصل پیش گفتیم از این گونه آثار که بشیوه هنری سکائی ساخته شده یا مقابر اسپان که یادآور رسوم سکائی است درگیلان هم کشف گردیده است که در موزه ایران باستان مضبوط است.

در بین اخلاف ایرانیان «استی osset» شمال قفقاز افسانه‌ها و روایات حماسی از سکاها باقی مانده است که هنوز زبانزد است. چون در آن روایات نامی از اهریمن یا روانهای پلید برده نمیشود چنین برداشت شده است که حماسه‌های مذکور مربوط به دوران پیش از زرتشت میباشد.

در نیم قرن اخیر باستانشناسان و محققان به ویژه دانشمندان شوروی در زمینه شناختن و شناساندن مردم باستانی جنوب سیبری و آلتائی‌ها و سایر اقوام آسیای میانه، همچنین «استی‌های» شمال قفقاز تحقیقات ارزنده‌ای بعمل آورده‌اند که نتایج تحقیقات آنان را در آثار «آبایف ۱۹۵۸» «رودنکو Rudenko ۱۹۶۰» گریازنوف Gryaznov ۱۹۵۹» و دیاکونف «Dyakonov» و غیره میتوان یافت. برخی باستانشناسان بمنابع مهمی از آثار سکائی دست یافته‌اند که غنی‌ترین

آنها گنجینه «پازیریک» میباشد که در «گرنوآلتائی» کشف گردید و ما در فصل پیش به آن اشاره کردیم .

نام سکاهائی که بافلات ایران سروکار داشتند در یادداشتهای تاریخنویسان و جغرافیاشناسان عهد قدیم بصورت های مختلف ثبت شده است مانند = ساس - ساک - سکا - و «سک» .

و همانها سکاهاى اروپای شرقی را بانام « سکیت - سیت - و سکت » ثبت نموده اند ضمناً باین نکته هم اشاره شده است که سکاها به سبب تلاقی بابیابان گردانی که در فاصله دیوار چین و دریای سیاه منتشر بودند و بسبب اتصال و انفصال از آنان تدریجاً نژادی درهم آمیخته شدند. آن چنانکه بسیاری از طوایف بیابانگرد که محتملاً سکاائی نبوده اند بر اثر اتحاد دراز مدت یا کوتاه مدت با سکاائیان ، سکاائی معرفی شده اند. هرودت که در قرن پنجم قبل از میلاد میزیسته ۴۸۴ - ۴۲۷ ق.م نام طوایف سکاائی را که در فاصله دریای سیاه و اراضی غربی و شمالی و شرقی دریای خزر و از آنجا تا دریای آرال و آن سوی آن پراکنده بودند در کتاب خود آورده است.

او در کتاب ۴ بند ۱۱ و ۱۲ باستناد حکایاتی که شنیده یا خوانده است میگوید: سکاها ابتدا در آسیا میزیستند بعد «ماساژت» ها آنان را رانند و سکاها از آمو دریا گذشتند و به اراضی کیمیری هارفتند در جای دیگر میگوید چون کیمیری ها پس از شکست از سکاها به طرف آسیا فرار کردند ظن قوی این است که سکاها در تعقیب آنها براه افتاده و راه را گم کرده و نتیجتاً وارد آسیا و مملکت ماد شدند .

جای دیگر میگوید : کیمیریها به طول دریا حرکت میکردند «دریای خزر» و سکاها به دنبالشان و راه حرکت طوری بود که کوه های قفقاز را در سمت راست خود داشتند بدین ترتیب داخل ماد شدند و این روایتی است که یونانی ها و خارجی ها بدان قائلند .

از جمله اخیر هرودت برمیآید که صحت و سقم گزارش را برعهده دیگران گذاشته

و خود حقیقت گزارش را تضمین نکرده است. به نظر نگارنده گزارش کتزیاس درباره خط حرکت آنان از مشرق به سوی مغرب بیشتر با حقیقت منطبق است بدین توضیح که سکائیان وقتی بخط ساحلی بحر خزر رسیدند به دو دسته منقسم شدند دسته‌ای بموازات خط ساحلی بسوی شمال حرکت کرده پس از دور زدن جهت شمالی دریا به ارس رسیده و از آن گذشته و وارد آذربایجان شدند و دسته دیگر بموازات خط ساحلی بسوی جنوب بحر خزر سرازیر شده از دهستان یعنی سرزمین «دان» یا «داهه» ها به تپورستان و گیلان راه یافتند. اعضاء این دو دسته یا اخلاف آنها همزمان با ورود کیمیریان به آذربایجان، به آن خطه وارد و بایکدیگر تلافی کردند.

تیره‌های سکائی

هرودت در کتاب هفتم بند ۴ و همچنین پلینی در کتاب ششم بند ۵ آورده‌اند: که در پیاپانهای آسیای مرکزی بیرون از واحه‌ها، صحرانوردانی میزیستند که ایرانیان همه آنها را بانام سکا میشناختند و تیره‌های مختلف آنان را از هم تمیز نمیدادند ولی در کتیبه‌های هخامنشیان از سه تیره سکائی نام برده شده که عبارتند از سکا‌های آنسوی دریابنام ساکا پرادریا «Saka Paradrya» ۲- سکا‌های تیگراخاودا «S.Tigrakhauda» یا سکا‌های دارنده کلاه‌های نوکدار یا خودهای نوسک تیز ۳- سکا‌های هئوماورگا «Haumavarga» یا سکا‌های علاقمند به گیاه هئوما = هئوما» باین تیره از سکا‌ها نام سکا‌های مرداب هم داده شده است.

هرودت در کتاب اول بند ۲۰۱ از تیره‌ای به نام ماساژت نام میبرد که بعضی محققان باعتبار آنکه در اوستا «ماسیا» *masya* به معنی ماهی آمده است ماساژت‌ها را «سکا‌های ماهی‌خوار» معرفی کرده‌اند.

در یادداشت‌های رومی و یونانی از سکا‌های «امیرگیوئی» *Amirgioi* و سکا‌های «ساکارائوکای» *S.Raukai* نام برده شده است کتزیاس و همچنین کنت گوپینو در تاریخ پارسیها، در بیک‌ها راهم سکائی معرفی میکنند که با کوروش کبیر در گیریهائی داشته‌اند و چنین است وضع بیابانگردان و صحرانشینان دیگری که در یادداشت‌های

تاریخ‌نویسان در زمره سکائیان شناخته شده‌اند.

مشخصات سکاها

سکائیان عموماً مردمی جنگجو و خشن و پرتوان بودند هرودت که در کتاب چهارم خود به تفصیل درباره آنها سخن رانده است آنها را معتقد به ارباب انواع معرفی میکند که مهمترین آنها «پاپای» خدای آسمان - «آپی» خدای زمین - «تاهیس ماساد» خدای دریاها و «هی‌ت‌سر» خدای خورشید بوده است.

درباره عادات جنگی آنها مینویسد که سکاها خون اولین کشته از دشمنان خود را مینوشند و سرهای کشتگان را به پادشاه خود هدیه میکنند تا صاحب سهمی از غنائم جنگی شوند. از پوست کشتگان دستمال و جامه و از سر دشمن جام میسازند که در پادیه‌پیمائی به گردش افتد. البته سکاهائی که دشمن را به قتل رسانده باشند حق استفاده از چنین جام ندارند.

سکاها به پیمان ارج مینهند بویژه اگر مؤکد به سوگند بوده باشد و در عین آنکه مردمی درست‌قول و دلیر و علاقمند به آزادی و استقلال بودند، از قتل و تاراج لذت میبردند.

آثار سکائی

گورکان‌هایی در اروپای شرقی، در گیلان، در آلتائی و آثاری سیمین وزین از قبضه و غلاف شمشیر با نقشهای خشن و لوازم زینت زنان و ادوات خانه و زین افزار در کلیه قرارگاه‌ها و ایستگاههای سکائی از جمله گیلان در ناحیه «کلورز - و - جوبن» یافت شده است. از جمله آثار قابل توجه که منسوب به سکاهاست و در ناحیه سقز کردستان بدست آمده است بشقابی است با نقشهای فراوان دارای علائمی شبیه کتیبه‌های هیروگلیفی که گیرشمن استاد ایران‌شناس در وصف آن آورده است «هنرو تحریر این بشقاب شاهد ارجمندی است بر آنکه بتوانیم آنرا قدیمیترین اثر تاریخی سکائی بدانیم ... ص ۹۸ کتاب ایران».

نتیجه: با در نظر گرفتن آثار منکشفه میتوان ردپای سکائیان را از دیوار چین تا

دریای سیاه یافت و به مسیر سکائیان از مشرق به مغرب پی برد. کشف آثار سکائی در رودبار گیلان در ناحیه «کلورز و جوین» رد پائی است که نشان می‌دهد سکائی‌ها در هزاره اول قبل از میلاد به گیلان راه یافته و در آنجا متوطن بوده‌اند شاید وجود آب و وسعت چراگاه و سایر شرایط اقلیمی آن ناحیه را بصورت ایستگاه مناسبی برای سکائیان در آورده بود.

نکته جالبی که قابل ذکر است همسایگی کلورز و جوین است با صفحه‌ای به نام «درفک = دلفک» که نامش یادآور نام «دربیک» است قبلاً گفته‌ایم که کنت گوپینو در کتاب تاریخ پارسی‌ها: «دربیک یا دروبیک‌ها را تیره‌ای از اقوام سکائی معرفی کرده است. پتولمه = بطلمیوس جغرافیاشناس معروف نیز گوید که:

«دربیس‌ها Derbyces» در کنار دریای خزر سکنا داشتند.

استرابن جغرافیاشناس یونانی در موردی که می‌خواهد موقع جغرافیائی قوم «تاپیر = تیوری» را مشخص کند می‌گوید: تاپیرها «تبرستانی‌ها» در سرزمینی بین گرگان و «دربیک» زیست می‌کنند شاید پروزگاری گیلان یا - قسمتی از گیلان که مجاور مازندران بوده به نام «دربیک» معروف بوده است که آن نام اینک بر ارتفاعات درفک واقع در آمارلو «رودبار گیلان» باقی مانده است.، آن چنان که نام دیلم که بر تمام گیلان بین سفیدرود و رأس الجبال البرز اطلاق می‌شده اینک بر محدوده کوچکی از بخش سیاکل از شهرستان لاهیجان به جا مانده است.

بهر تقدیر این نکته مسلم است که امواج مهاجرت هر شعبه آریائی اعم از هند و اروپائی، هند و ایرانی و سکائی باعث جابجا شدن طوائف و قبایلی می‌شده که در معرض سیل کوچندگان قرار می‌گرفتند. بر اثر جابجا شدن‌ها حوزه‌های مالکیتی به وجود می‌آمد که بر هر یک، امیری از قبیله‌ای حکم می‌راند. این چنین حوزه‌های مالکیت بعد از کوچ آریائیان مادی در سراسر فلات پدید آمد که سالنامه‌های آسوری‌بان‌ها و ده‌ها امیر و رئیس و شهریار و خشتربت یا کشاوریت که در آن واحد هر یک بر محدوده‌ای فرمانروائی

میکردند اشاراتی کرده است. بعید نیست سرزمین‌های جنوب دریای خزر از لحاظ تعدد حوزه‌های مالکیت و تعداد امیر و شه‌ریار دارای - چنین وضع بوده و طوایفی از قبیل کادوس و جامعه‌ای که «اریستوفن» آنها را «اناریاکان = غیرایرانی» * نامیده و نامرد - تپور - مغ‌های مادی - دربیکی - یا خود شاخه اصلی سکاها بر قسمت‌هایی از مناطق آن حکم میرانده‌اند و ممکن است بین آنان نزاحم کمتر و به سبب فراخی نعمت تفاهم بیشتر بوده است و اتحاد بین آنان در مقابل خطر مقدر آسانتر صورت پذیر می‌شده است بر اساس این فرضیه است که گمان داریم: سکا‌های جنوب خزر همراه با کادوسی‌هایی که تحت فرمان قبیله شاهی پارسا بودند به آذربایجان رو کرده و به استقبال شکائینی رفتند که کیمیریان را دنبال میکردند.

شاید تلاقی این جنگاوران مصادف شد با قتل و غارت‌هایی که اسارهادون در فلات میکرد و - ظهور خطر مشترك موجب گردید که سکاها و مسانی‌ها و مادی‌ها به دعوت مامی تیارش متحد شوند به پارسوا بتازند و با ماجراهای بعد روبرو شوند . به دنبال این وقایع است که اقوام مذکور، گاهی در صف متحدان ماد بر علیه آسور و گاهی در زمره متحدان آسور بر ضد ماد دیده میشوند. بی شک چنین فصل و فصل‌های سیاسی و جنگی سبب شد که سکاها و کادوس‌ها خود را به مرزهای آسور برسانند و با آسوریان و بعد از آن‌ها با بابلیان درگیری‌هایی پیدا کنند تا وقتی که کوروش ظهور کرد و آنان را یعنی سکاها و کادوسی‌ها را در کنار هم پشت دیوار بابل یافت و دعوت به اتحاد کرد که پذیرفتند و به شرحی که در فصل مربوط گفتیم هر طایفه‌ای گروهی جنگاور در اختیار کوروش گذاشتند یعنی کادوسی‌ها بیست هزار سپاهی سبک اسلحه و چهار هزار

* اناریاکان = یعنی غیرایرانی‌ها = الف و نون بامعنی «نا» و «غیر» بر سواژه‌ها می‌آمده مانند ایران - ایران یعنی غیرایران = خارجه . اوش Osh بمعنی مرگ ، انوش یعنی بی‌مرگ = جاودان . اریا = انار یا یعنی غیر آریائی . کان نیز علامت جمع است که هنوز در گیلان متداول است مردای = مردکان - زنای = زناکان - زای = زاکان حرف «ك» عامل اتصال بین دو «آوا» است.

سوار با فرماندهی «داتام» نام و سکاها ده هزار کماندار پیاده و ده هزار سوار و باختریها «که گمان دارم ((پاختری)) بوده باشد» دو هزار سوار و آنقدر پیاده که میتوانستند آماده حرکت کنند .

بدنبال چنین تجهیزی تعرضات علیه بابل تحت فرماندهی عالی کوروش ادامه می‌یابد و در طی یکی از این سلسله جنگ‌هاست که فرمانده کادوسیان کشته میشود که گزنغن مورخ یونانی در کتاب خود از آن یاد کرده و مشیرالدوله پیرنیا به نقل از وی در کتاب خود ص ۳۳۵ آورده است.

جنگ کادوسها در بابل ۵۳۹ ق

داتام رئیس کادوسیان که در پسقراول قشون کوروش بود چون مورد تعقیب واقع نشده بود، خواست کاری کند که باعث خوشنودی کوروش گردد. بی‌اینکه از او اجازه گرفته باشد سپاه خود را برداشته بطرف بابل رفت پادشاه بابل در شهری چنانکه گذشت پناهنده بود. همینکه دید عده کمی از دشمن در حوالی شهر پراکنده است با سپاه خود بیرون آمد و بجنگ شروع کرد در نتیجه رئیس کادوسیان کشته شد بعضی دستگیر یا نابود شدند و جمعی فرار کردند. چون این خبر بگوش کوروش رسید با سپاه خود باستقبال فراریان شتافت، آنها را بار دو آورد امر کرد بمعالجه زخمیها پردازند و خود نیز همان شب را بعبادت و پرستاری مجروحین مشغول شد بعد سران متحدین خود و کادوسیان را خواسته بآنها گفت (این قضیه نباید موجب حیرت باشد زیرا انسان خاطی است ولی باید درس عبرت از این واقعه بیاموزیم و هیچگاه یکعهه قلیل تا کاملاً ارتباط خود را بادسته‌های دیگر قشون مرتب و محکم نکرده نباید حمله برد. گاهی لازم میشود که یکعهه کم حمله کنند ولی باید این حمله جزء نقشه تمام قشون باشد و کمک‌هایی که مقتضی است در موقع خود بآنعهه بشود) بعد کوروش گفت (حالا بروید شام صرف کنید فردا باید تلافی این عدم بهره‌مندی کادوسیانرا بکنسیم و صبح زود کوروش بر محلی که کادوسیان شکست خورده بودند رفته کشتگانرا دفن کرد و غنائم زیادی برگرفته و برگشت . گزنغن از تاریخ باستان ص ۳۳۵

کادوس در جنگ قطعی کوروش و بابلیان

پس از مدت کوتاهی کوروش بمناسبتی با پادشاه بابل سازش کرده بماد مراجعت و از آنجا قصد پارس میکند بعضی از روسای متحدین از جمله رئیس کادوسیان از کوروش خواهش میکنند که از عزیمت بپارس صرفنظر کند. زیرا میترسیدند که با غیبت کوروش رشته اتحاد اقوام گسیخته شود و پادشاه بابل از فرصت بهره‌مند گردیده و بتازد.

در نتیجه اصرار رؤسای متحدین کوروش چنین سخن راند (شکی نیست اگر قشون متفرق شود ما ضعیف خواهیم شد و دشمن قوی. تصور نکنید که دشمن چون تلفات داده و اسلحه و اسبهای زیاد از او گرفته‌ایم دیگر کاری نتواند کرد اگر فرصت یابد جای تمام این خسارات جانی و مالی را پر میکند و اگر ما بخواهیم در اینجا مانده در اینحال که هستیم منتظر جنگ باشیم من بشما میگویم که ما از عهده بر نمی‌آئیم زیرا زمستان در پیش است و اگر ما پناهگاهی برای خود یافتیم، اسبها و خدمه چه خواهند کرد آذوقه هم نخواهیم داشت زیرا آنچه بوده ما برگرفته‌ایم و آنچه را که دشمن توانسته بقلاع خود حمل کرده است بنا بر این آیا خواهیم توانست در آن واحد با گرسنگی و سرما و دشمن بجنگیم؟ اینست که من خواستم در این باب مهم شور بشود. بعقیده من باید سعی کنیم که تا ممکن است قلاع زیاد از دشمن بگیریم و خودمان هم قلاعی بسازیم و وقتی که قلاع بتصرف مادر آمد مملکت هم با ما خواهد بود اگر شما نگرانید از اینکه شمارا ساخلو قلاعی که دور از مملکت شماست قرار دهند چنین نگرانی مورد ندارد ما در قلاعی که بدشمن نزدیک است مانده و مملکت را حفظ میکنیم و شما در جایی که مجاور مملکت شماست بزراعت مشغول خواهید شد» نطق کوروش مورد قبول متحدین قرار گرفت و چنان کردند. در عین حال به تقویت سپاه پرداختند تا زمان مساعد فرارسید و مقدمات حمله فراهم شد. چون در همین اوقات اخباری دایره انبوهی سپاه دشمن در میان متحدان شیوع یافته بود موجب نگرانی شده بود کوروش سران سپاه را دعوت

کرد و چنین گفت .

- ((متحدان من: شما را از آن جهت طلبیدم که احساس کردم مسئله تجهیزات دشمن مرعوبتان کرده است و این امر برای من شگفت آور است به دلیل آنکه شما همین دشمن را هنگامی که نفرات کمتری داشتید شکست داده اید)) کوروش پس از تقویت روحیه سران سپاه فرمان حمله صادر کرد . جنگ آغاز و پیروزمندی قوای کوروش مسلم شد تا جائیکه دامنه فتوحات تادریای مدیترانه منبسط شد.

از نطق های کوروش خطاب به رئیس کادوسیان آنجا که گفت ((اگر شما نگرانید که شما را به پاسداری قلاعی که دور از مملکت شماست خواهیم گماشت باید بگویم چنین نگرانی مورد ندارد ما در قلعه هایی که بدشمن نزدیک است مستقر خواهیم شد و شما نیز در آنجا که مجاور کشور شماست به زراعت مشغول خواهید گردید)) میتوان استنباط کرد که کادوسیان در مجاورت کشور آسور = بابل آب و خاک داشته و از آن استحصال میکرده اند که این خود دلیل بر اینست که کادوسی ها پیش از ظهور کوروش متصرفات خود را تا مرزهای آسور بسط داده بودند. و هم چنین معلوم میشود که کادوسی ها به عهد و پیمان پسای بند و تا آخرین مراحل جنگ نسبت به کوروش وفادار بوده اند. و این نکته میرساند که کادوسیها در تشکیل امپراطوری ایران مشارکت صمیمانه داشته اند .

کادوس در زمان فوت کوروش ۵۲۹ ق.م

گزنفن در فصل ششم از کتاب هشتم خود آورده است : که کوروش پس از بازگشت به پارس برای هر یک از ایالات والی هائی انتخاب کرد ((در این گزارش نام ایالات و والی های منتخب ذکر شده است ، ولی نامی از کادوسیان بمیان نیاورده است. حتی در موردی اشاره کرده که ((کوروش به کیلیکیه و قبرس و پسا فلاکونیه والی فارسی نفرستاد زیرا اهالی آن مناطق به هنگام محاصره بابل بر غیبت از او پیروی کرده بودند. فقط باجی بر آنها مقرر داشت)) از این گزارش مستفاد میشود که کادوسی ها حتی از دادن باج هم معاف بوده اند .

با این همه در فصل هفتم از کتاب هشتم گزنفن دیده میشود که کادوس درخریطه امپراطوری کوروش قرارداد منتها از لحاظ اهمیت در ردیف ماد. وارمنستان بوده و اداره امورش برعهده ((تانا اوکسار)) که دومین پسر کوروش و برادر کوچک کابوجیه ((کمبوجیه = کامبیز)) بود قرار گرفته است.

مورخ مذکور این گزارش را در وصیت نامه کوروش گنجانده است که آن وصیت نامه در هیچیک از یادداشت مورخان عهد قدیم دیده نشده زیرا درباره علل درگذشت کوروش روایات مختلفی ثبت شده و لاجرم محققان چنین احتمال میدهند که تنظیم چنان وصیت نامه محصول احساسات ستایش آمیزی است که گزنفن نسبت به کوروش داشته است و با واقعیت منطبق نیست ولی ما به سبب اشاره ای که به موضوع کادوس دارد و حاوی اندرزهایی است که میتواند الهام بخش باشد از کتاب ایران باستان مرحوم پیرنیا نقل کردیم .

وصیت کوروش

بچه های من و شما ای دوستان آخر زندگانی من فرا رسیده است، من این حال را از علاماتی بخوبی درک میکنم . چون درگذشتم شما مرا باید سعادتمند بدانید بعد سخن بگوئید و عمل کنید. در کودکی و جوانی و سن کمال، از مزایای هر یک از این عهد متمتع بودم. دوستانم بواسطه نیکی هایم خوشبخت و دشمنانم پست گشتند. پیش از من وطنم ایالت گمنامی از آسیا بود. اکنون که میروم ملکه آسیاست به خاطر ندارم که یکی از ممالک مسخره را از دست داده باشم تمام عمرم چنانکه میخواستم گذشت. با وجود این همیشه بیمناک بودم که مبادا شکستی بینم یا خیر ادباری بشنوم. هیچگاه تکبر یا شادی خارج از اندازه بخود راه ندادم. اکنون که پایان عمرم میرسم. خوشبختم که شمارا ای فرزندان من. زنده میبینم و میروم و نیز وطن و دوستانم را سعادتمند میگذارم و میگذرم. پس حق است که بعد من هر زمان که بیاد من افتید. یاد کسی را کنید که سعادتمند بود. باید از امروز من جانشین خود را معین کنم . تادرمیان شما پس از من اختلافی نیفتد.

ای فرزندان من هر دوی شما را بیک اندازه دوست دارم. با وجود این اداره کردن امور و حکومت را بکسی وامیگذارم که چون بزرگتر است دارای تجارب بیشتری است. من در وطنم عادت کرده‌ام ببینم که نه فقط برادر کوچکتر برادر بزرگتر گذشت میکند. بلکه در میان همشهریها هم کوچکتر بزرگتر را در راه رفتن، نشستن، حرف زدن، بر خود مقدم میدارد. بشما ای فرزندان از کودکی آموخته‌ام که پیرمردان را احترام کنید چنانکه کوچکترها هم باید شما را احترام کنند. ترتیبی اتخاذ کنید که موافق قوانین و عادت قدیمه و اخلاق ما باشد. بنابراین توای کبوجیه دارای سلطنت باش ایزدان آنرا بتو میدهند و پس از آنان منم بقدری که در حیز توانائی من است بتو ای تانا اوکسار (بردیا) ممالک مساد ارمنستان و کادوسیان را میدهم با این عطایا با وجود اینکه عنوان شاهی و اقتدار از آن برادرت است سعادت بیغل و غشی برای تو تأمین میکنم و تصور نمیکنم که تو از سعادت بشری چیزی کم داشته باشی زیرا آنچه که برای خوشبختی بشر لازم است تو آنرا دارا خواهی بود.

دوست داشتن اموری که اجرایش مشکل است، غصه هزاران کار خوردن، فاقد یک لحظه فراغت بودن، شهوت رقابت کردن با کارهای من، دام گستردن و بدام افتادن اینها طالع آنکسی است که باید مملکت را اداره کند، نه طالع تو. بدان که این چیزها در راه خوشبختی، موفقیتی است بزرگ.

اما تو ای کبوجیه فراموش مکن که حفظ سلطنت بد داشتن عصای سلطنت نیست. بلکه مطمئن تر و حقیقی‌ترین حافظین آن دوستان وفادارند. و اینرا هم بدان وفا ملازم انسان نیست زیرا اگر جبلی انسان میبود مانند سایر صفات جبلی در تمام مردم مشاهده میشد پس بر هر کس واجب است که خودش دوستان با وفا برای خود تدارک کند و تحصیل این نوع دوستان بازور میسر نشود. زیرا وفای نیک است اگر تو بخواهی یارانی برای سلطنت داشته باشی اول اشخاصی را انتخاب کن که از خانواده خودت هستند. همشهریهای ما بما از خارجیها نزدیکترند کسانی که با ما همسفره‌اند از اشخاصی که در خانه دیگر سکنی دارند بما نزدیکترند با اینحال آیا ممکن است

اشخاصی که با ما از یک خونند. یک مادر آنها را شیر داده در یک خانه پرورش یافته‌اند همان پدر و مادر آنها را عزیز داشته‌اند و آنها نیز همان اشخاص را پدر و مادر می‌خوانند، بارشته محکم بایکدیگر مربوط نباشند.

این رشته‌های محبت را که آنقدر گواراست و خدایان بوسیله آن مهر و محبت برادر را محکم کرده‌اند، مگساید تا بواسطه این رشته‌ها در یک زندگی مشترک بتوانید تمام شرایط را بجا آرید. وسیله تأمین یگانگی دائمی در همین است.

هر که مراقب منافع برادر بود برای خود کار کرد زیرا برای کسی جز برادر، عظمت برادری باعث نام است، چه کسی برادر را که دارای اقتدار بزرگی است بیش از برادر احترام خواهد کرد. پس تو ای کبوجیه باید زودتر از هر کس و صمیمانه‌تر از همه با او کمک کنی زیرا کسی نمیتواند در اقبال و ادبار او بیش از خودت علاقمند باشد. پس از نیکیهای تو چه کسی بیش از تو نسبت بتو حق شناس خواهد بود آیا شرم آورتر از این چیزی هست که ما برادر را دوست نداریم؟ ای کبوجیه وقتی که توشاه باشی برادرت یگانه کسی خواهد بود که جای دوم را اشغال خواهد کرد. بی اینکه در کسی حس حسد تحریک کند. ای فرزندان من شمارا بخدا و وطن قسم میدهم. که اگر میخواهید مرا از خود خوشنود کنید با هم خوب باشید زیرا تصور نمیکنم که شما گمان کنید چون من زندگانی بشر را بپایان رسانیدم هیچ خواهام شد تا حال شماروح مرا نمیدیدید ولی از اعمال آن میدانستید که اودر من وجود دارد. آیا ملتفت شده‌اید که ارواح مقتولین چه عذابی بقاتلین میدهند؟ این بی دینی را دچار چه انتقامی میکنند؟ آیا گمان میکنید ستایش مردم دوام مییافت.، اگر مردم میدانستند که ارواح آنها هیچگونه اقتداری ندارند؟

فرزندان من. این را بدانید که هیچگاه نتوانسته‌ام خود را متقاعد کنم که وجود روح بسته به بدن فانی است و چون از آن بیرون رفت فراموش خواهد شد. زیرا میبینم که زنده بودن بدنی فانی از اثر روح است. و نیز نتوانسته‌ام بخود بقبولانم که قوای عقلی روح با جدائی آن از بدن،، زائل میشود. بعکس عقیده دارم که چون روح از آرایش

اختلاط پاك و منزّه شد، كاملاً جوهر عقل ميگردد و وقتی كه بدن انسان بحال انحلال افتاد ميبينم كه هريك از قسمتهائی كه آنها تركيب كرده ، بعضو خود برميگردد و فقط روح است كه از نظر حاضرین و غائبين باپديد است. شما ميدانيد كه هيچ چيز بمرگ از خواب شبويه تر نيست. در اين وقت است كه روح انسان از هر وقت ديگر بخدايان نزديكتر ميشود و در آن حال آتیه را ميبيند زيرا بيشك در اين وقت از هر وقت ديگر آزادتر است پس اگر حقيقت چنانست كه من ميپندارم و اگر روح پس از فتای بدن باقی ميماند با احترام روح من آنچه را كه بشما توصيه ميكنم بجا آوريد . اگر امر طور ديگر است و بقای روح بسته به بقای بدن باشد پس لااقل از خدايانی كه جاويدانند همه چيز را می بينند و بهر كار قادرند بترسيد. خدايان حافظ اين نظم ثابت و تغيير ناپذير عالمنند و جلال و عظمت آنها فوق هر بيانی است از آنها بترسيد و كار يا فكري مكنيد كه برخلاف تقدس و عدالت باشد پس از خدايان و از نسلمهای آتیه بترسيد. چنانكه خدايان شمارا در تاريخی پنهان نداشته اند. اعمال شما هم پنهان نخواهد شد. اگر اعمال شما پاك و موافق عدالت باشد نفوذ و اقتدار شما قوت خواهد يافت ولي اگر در اين خيال باشيد كه بيكديگرزيان برسائيد. اعتماد مردم را كاملاً فاقد خواهيد شد. واقعاً كيسه است كه با بهترين حسن نيت بتواند بشما اطمینان بدارد در صورتيكه به بيند شما ببعدهالتيد نسبت بكسی كه بايستی او را دوست ميداشتيد .

دستورهای من كافی است برای اينكه شما با هم چنان زندگانی كنيد كه وظيفه شماست. اگر كافی نباشد بتاريخ گذشته ها رجوع كنيد تاريخ مكتبی است عالی . در آن خواهيد ديد پدرانی را كه پسرانشان را دوست ميداشتيد برادرانی را كه برادرانشان مهر و محبت ميورزيدند و نيز خواهيد ديد كسانيرا كه راههای ديگر اختيار كردند. در ميان اينها و آنها كسانيرا سرمشق خود قرار دهيد كه راهشانرا خوب رفته اند. اگر چنين كنيد شما عاقليد گمان ميكنم كه آنچه در اين باب گفتم كافی است . ای فرزندان چون من مردم جسمه مرا در طلا يا نقره و يا چيز ديگر مگذاريد ، زودتر آنها بخاك بسپاريد .

واقعاً چه چيز بهتر از آنست كه شخص با اين خاکی كه بهترين چيزهای زيبا و

خوب را بار می‌آورد و می‌پرورد مخلوط شود. من چون همیشه دوست انسان بوده‌ام خود را سعادت‌مند خواهم دانست که جزو این ولینعمت مردمان گردهم. حس می‌کنم که روحم بیرون می‌رود .

من اینحال را از علاماتی درك می‌کنم که تمام موجودات را از انحلال آگاه می‌کنند. اگر کسی از شما می‌خواهد دستش را بمن برساند و در چشمان من بنگرد پیش بیاید ولی وقتی که زیر نقاب رفته‌م خواستارم که کسی حتی شمای فرزندان من بدن مرا نبیند. ولی پارسها و مستخدمین را در دور قبر من جمع کنید تا بمن تبریک گویند از اینکه من از این بعد در امنیت و آرامش و دور از اثرات بد خواهم بود خواه در میان خدایان باشم و خواه بکلی معدوم شوم.

باشخصی که در موقع دفن جنازه من حاضر خواهند شد باید قبل از مرخص کردن آنها هدایایی بدهید زیرا عادت بر اینست که در موقع دفن شخص سعادت‌مند چنین کنند بالاخره این آخرین حرف مرا گوش بکنید اگر می‌خواهید بدشمنان خودتان زیان برسانید درباره دوستان نیکی کنید خدا حافظ فرزندان عزیزم.

وداع مرا بمادران برسانید خدا حافظ دوستان من از حاضرین و غائبین.

کوروش پس از فشردن دست یکایک حاضرین نقابی بسر کشید و درگذشت.

اینروایت و شرحی که گزنفن داده است بشرح مرگ کیخسرو که در شاهنامه

آمده است بی‌شباهت نیست . در اینمورد هم معلوم میشود فردوسی یا داستانسرایان

پیش، از خاطره مرگ پادشاهی بزرگ که زبانزد مردم بود استفاده کردند چون نام آن

پادشاه - فراموش شده بود بنام کیخسرو که مفهومش پادشاه بزرگ است واقعه را

ثبت نمودند آنچنانکه وقایع پیشتر بنام کیومرث و هوشنگ آریایی ثبت شد چون

منظور اصلی ثبت رویدادها و عبرت و استنتاج بوده است و چندان ناظر بشخص نبوده

است لاجرم اصراری در تحصیل نام واقعی پهلوانان و وقایع نداشتند.

بهرحال این موضوع قابل ذکر است که درگذشت کوروش در پارس و اینکه

وصیتی به شرح کتاب گزنفن کرده باشد مسورد تردید است زیرا بر حسب روایات

مورخان دیگر از قبیل هرودت یا ژوستن Justin و دیگران. کوروش در اوپسین سال حیاتش به سوی شمال رانده و با سکائیان یا اقوامی که سکائی معرفی شده‌اند درگیر شده و در عرصه نبرد به قتل رسیده است.

هرودت در کتاب ۱ بندهای ۲۱۰ تا ۲۱۴ چنین گفته: کوروش به «ماساژت»‌ها که در شرق دریای کاسپین «خزر» سکنا داشته‌اند تاخته و در جنگ با آنان باری به پیروزی رسید و باری دیگر قسمت مهمی از سپاهیان‌ش را به سبب پایداری لاجوجانه از دست داده و خود نیز در میدان کارزار از پای درآمده است.

از مورخ دیگری هم به نام «برس Beros» کلدانی که در قرن سوم پیش از میلاد میزیسته و گواهی‌هایش را کشفیات جدید تأیید نموده است، منقول است: که کوروش به قوم «داهه = دها = دان» که گویند سکائی بوده و در مجاورت گرگان میزیستند حمله برده و در عرصه نبرد کشته شده است.

راوی دیگری به نام «ژوستن» که رومی است در کتاب خود ۱ بند ۸ آورده است ملکه ماساژت در اولین پیکار با کوروش پسر جوان و دل‌اورش را از دست داد به خاطر انتقام جوئی دامسی گسترده و کوروش را با جنگ و گریز به کوهستان کشانید و در گردنه‌های کوهستان پادشاه پارس و لشگریان‌ش را نابود کرد.

باتوجه به گزارش‌های بالا باید قبول کرد که کوروش در پارس و بر بستر شخصی و در جمع همه اعضاء خاندان به مرگ طبیعی از دنیا نرفته است و صحنه‌ای که گزنفن برای آخرین ساعات زندگانی او آراسته با واقع منطبق نیست ولی این نکته هم قابل توجه است که در بین مورخان عهد قدیم کتزیاس هم مانند گزنفن اشاره به وصیت یا دستورهائی میکند که از جانب کوروش گوشزد شده است.

کتزیاس روایت کرده است: که کوروش به جنگ مردمی رفت به نام دربیگ که تحت فرمان پادشاه خود «آمرایوس Amorraios» جنگ را پذیرا بوده‌اند آنان قوای کوروش را به کمینگاهی کشانند و بروی تاختند. کوروش در این پیکار مجروح شد و از اسب فرو افتاد اطرافیان در میان‌ش گرفتند و او را بلند کرده و از عرصه نبرد

بیرون بردند. روزی دیگری یکی دیگر از شاهان سکائی به نام «آمورگس Amorgese» با بیست هزار مرد جنگی به یاری پارسی‌ها شتافت. در بیکی‌ها را مغلوب کرد در این پیکار پادشاه در بیک و دوپسرش به قتل رسیده و پیروزی بر پادشاه پارس و لشگریانش مسلم شد بدنبال این واقعه کوروش و صایای خود را کرد تخت سلطنت را به پسر ارشدش «کبوجیه» تفویض کرد و حکومت بلخ و خوارزم و کرمان را بر عهده پسر کوچک خود «تانا اوکسار = بردیا» گذاشت. حکومت هیرگان = گرگان را برادر خود «مگابرن megabern» و حکومت مردم در بیک را که تازه مطیع شده بودند به «اسپی تاس Spitas» پسر اسپی تاماس Spitamas داد و از برادرها و خویشان خواست که در پیش چشم اودست اتحادیه یکدیگر بدهند. پس از این مراسم کوروش به فاصله سه روز در گذشت شاید بدلیل جراحتی که در جنگ برداشته بود.

باتوجه به گزارش بالا کتزیاس جنگ با ساکاها منتها باتیره‌ای را که «در بیک» نام داشته است تأیید نموده و به وصیت کوروش، منتها در پشت جبهه جنگ نیز اشاره کرده با این تفاوت که گزنفن ایالات غربی و شمالی مانند ماد و آرمستان و کادوس را ابواب جمع «بردیا» دانسته است و کتزیاس ایالات شرقی و شمال شرقی را در حوزه فرمانروائی «بردیا» معرفی نموده است.

اما حوزه در بیک

استفانوس بیزانتوس به نقل از پتولمه جغرافیاشناس معروف گوید که: سرزمین در بیکها کنار دریای خزر بوده است. استرابن جغرافیاشناس دیگر در تعرفه قرارگاه اقوامی که حریف کوروش معرفی شده‌اند چنین آورده است: اگر از گرگان «جنوب شرقی دریای خزر» بدسوی شمال حرکت کنیم به حوزه «داهه = دها» میرسیم بعد از آن منطقه «در بیک» است پس از عبور از منطقه در بیک بدقرارگاه «ماسازت» خواهیم رسید که در دشتهای مجاور خوارزم بسر می‌برند.

هم او گوید: تپوری‌ها بین حوزه در بیک و هیرگانی زیست میکنند از این تعریف چنین برمی‌آید که سرزمینی که امروز تبرستان یا مازندران خوانده میشود دواز

جانب شرق با گرگان همسایه است به روزگاری از جهت غربی خود با « دربیکی »ها همجوار بوده است. بطوریکه بیشتر اشاره کردیم هنوز نام « دربیکی » به صورت درفک Dorfak و دلفک در جانب شرقی سفیدرود در منطقه‌ای که بنام امارلو خوانده می‌شود برجای مانده است. و اطلاق می‌شود به یکی از بلندترین ارتفاعات گیلان که در فرهنگ جغرافیائی به نام کوه در فک = کوه دلفک ثبت شده است باید یادآوری شود که در همین بخش امارلو در مجاورت درفک ناحیه‌ای بانام « داماش » معروف است که از بلوک - « خورگام » است . چنانکه دیده می‌شود.

نام‌های (آمار «د» لو) و (داماش) که یادآور نام «آمرایوس» و «آمورگس» و «اسپی داماش» است و (درفک) که نام دربیکی را متبادر به ذهن می‌کنند . در کنار یکدیگر قرار گرفته است که بنظر می‌رسد در زمینه تحقیقات تاریخی قابل توجه باشد.

نتیجه

از مجموع گزارش‌ها و نشانی‌های بالا این نتیجه بدست می‌آید که مردمان جنوب خزر اعم از هیرگانی‌ها و دیگر مردمان مانند دربیکی‌ها یا کادوسی‌ها و غیره بفرمان کوروش بوده‌اند نام والیان هیرگانیان و دربیکی‌ها به شرحی که در بالا گفته‌ایم در تاریخ آمده است ولی از نام والی یا حاکم کادوسی ذکری بمیان نیامده است مگر در وصیت‌نامه‌ای که مورد اشاره گزنفن بوده است . آنجا که کوروش خطاب به «تانا اوکسار» = بردیا می‌گوید: من ممالک ماد، ارمنستان و کادوسیان را بتو می‌دهم . که اگر آن گزارش را معتبر بدانیم ناچار باید بپذیریم که حکومت کادوسیان در عهد سلطنت کبوجیه بر عهد بردیا پسر کوچک کوروش بوده است در غیر این صورت باید پنداشت کادوسی‌ها که در خطابه‌های کوروش به عنوان «متحد» خوانده می‌شدند همان عنوان را در دوران سلطنت کبوجیه نیز حفظ کرده و برخلاف موازین وفاداری عمل نکرده‌اند زیرا در تاریخ گزارشی از نافرمانی آنان دیده نشده است.

کادوس در عهد کبوجیه

در وصیت کوروش دیدیم که سلطنت بکابوجیه مفوض شد و ممالک ماد ،

ارمنستان و کادوسیان در اختیار بردیا فرزند دیگر کوروش قرار گرفت اگر وصیت نامه مزبور را معتبر و سند حقیقی بدانیم، باید بگوئیم مردم این سه منطقه طبعاً خوشنود بودند که در دربار تکیه گاه معتبری مانند بردیا یافته اند.

این شاهزاده بطوریکه مورخین نوشته اند بسیار محبوب و در نظر مردم قابل ستایش شناخته میشد و همین وجاهت و محبوبیت، خوش آیند کبوجیه که شخصی خود کام و خشن بوده، نبوده است اصرار کوروش در اهمیت روابط برادرانه و تحکیم الفت شاید بیشتر از آنجهت بود که از آینده پسران خود بیم داشته است. زمانهای بعد نشان داد که کبوجیه قدر اندرز پدر نشناخت هنگامی که آهنگ تسخیر مصر کرد از بیم آنکه در غیابش بردیا طمع در سلطنت کند برادر خویش را در نهان بکشت و بمردم چنان وانمود کرد که او به مهمی دیگر مشغول و بدینجهت غایب گردیده است از مطالعه در شرح واقعه استنباط میشود در این جنایت یکی از مغان بنام سپنت دات با وی همکاری داشته است چون مورد اعتماد شاه بود در غیبت کبوجیه تقریباً عنوان نیابت سلطنت یافت و همه کاره شد. هنگامیکه کبوجیه در مصر گرفتار جنگ و جدال بود سپنت دات فرصتی یافت که بر علیه ولینعمت خود توطئه کند.

این شخص برادری داشت بنام گئوماتاکه از حیث اندام و چهره با بردیای مقتول شباهت کامل داشت از شباهت وی و خوشنمایی بردیا استفاده نمود در غیاب پادشاه موجبات سلطنت برادر خود را فراهم ساخت. شاه دروغی برای جلب توجه متحدین کلیمه ملل و اقوام حوزه امپراطوری را سه سال از پرداخت مالیات و هشت سال از دادن افراد سپاهی معاف نمود از این تغییرات ظاهر آرایش از همه مادیها و ارمنیها و کادوسیها شاد بودند زیرا سرپرست مخصوص آنان بسلطنت رسیده بود.

در خلال این احوال کبوجیه بضریتی که ندانسته بر خودزد از جهان رفت یا بقول داریوش کبیر و باستاند سنگ نبشته وی خودکشی نمود. غیبت چهار ساله کبوجیه از پایتخت و خروج بردیا موجب درهم ریختگی اوضاع و بروز اختلافات بین امرا و پادشاهانی شد که تازه در تحت نفوذ دولت شاهنشاهی در آمده بودند.

پس از مرگ کبوجیه نیز فترتی هفت ماهه ایجاد شد که باقیام مدبرانه داریوش و چندتن از نجبای پارس دوره فترت سپری گردید و داریوش با سلطنت رسید منتها در کشوری که سراسر آشوب و عصیان بوده است.

کادوس و داریوش

داریوش فرزند ویشتاسپ از دودمان هخامنشی بوده که شاخه اصلی به کوروش و شاخه فرعی به داریوش میرسید او گئوماتا یا بردیای دروغی را بدستیاری همراهان کشت بعداً به تمشیت امور پرداخت و موفق شد طی هیجده فقره جنگ و شاید پیکارهای بی اهمیت دیگر امنیت و مرکزیت را اعاده دهد از جمله جنگهای وی که در سنگ نبشته داریوش یادداشت شده است . جنگ با مادها و ارمنی هاست یعنی اقوامی که طرفدار بردیا بوده اند و شاید او را بردیای واقعی میدانستند . داریوش شاه در بند دوم از ستون دوم کتیبه نویسانده است: زمانی که من در بابل بودم این ایالات از من برگشتند. پارس، خوزستان، ماد، مصر، پارت، مرو، ثت گوش، سکائیه... و از عصیان کادوسیان یادی نمیکند.

بند هفتم در شیش نامی ارمنی تابع من او را با رمنستان روانه کرده چنین گفتم بر رومی که از من برگشته اند غلبه کنید ...

باراده اهورمزدا قشون من بر قشونی که از من برگشته بود غالب آمد.

بند هشتم اهالی ارمنی که از من برگشته بودند در دفعه دوم جمع شدند که با

دانشیش جنگ کنند در قلعه ای تیگر نام در ارمنستان جدالی واقع شد ...

باراده اهورمزدا قشونم بر قشونی که از من برگشته بود غالب شد.

بند نهم اهالی (ارمن) که از من برگشته بودند در دفعه سوم جمع شدند که با

دانشیش جنگ کنند در محلی از ارمنستان در قلعه ای بنام او هیا جنگ کردند

اهورمزدا یاری خود عطا کرد ... قشونم بر قشونیکه از من روی گردانده بودند شکست

سختی داد همانطور در بند دهم و یازدهم اشاراتی دارد و بالاخره میس نام فارسی

بکمک دانشیش میسرود و مشترکاً عملیات میپردازند و غائله ارمنستان را خاتمه

میدهند اما درباره مادیها نویسانده است.

بند پنجم از ستون دوم ... فرورتیش نام مسادی یاغی شد و بمردم گفت من خشریتام از دودمان هووخشتر، تمام مادیها از من برگشته بطرف فرورتیش رفتند اوشاه ماد شد.

باتوجه بعبارت بالا پیداست که مادیها هم داعیه استقلال داشته‌اند.

بند ششم ... وی درنه نامی هست پارسی که تابع من است اورا فرمانده آنها (یعنی پارسیها و مادیهای طرفدار) کرده گفتم بروید و درهم شکنید آنقشون مادی را که خود را از من نمیدانند... قشون تحت فرماندهی وی درنه بر قشونی که از من برگشته بود غلبه کرد ...

بند دوازدهم پس از آن من حرکت کردم از بابل بطرف ماد

فرورتیش که خود را شاه ماد میخواند با قشونی بقصد من آمد جدالی کردیم اهورمزدا یاری خود را بمن عنایت کرد شکستی فاحش دادم بند سیزدهم ... پس از آن فرورتیش با سواران کمی که نسبت باو باوفا بودند بطرف ری که در «ماد» است رفت در حال سپاهی بقصد او فرستادم فرورتیش را دستگیر کرده نزد من آوردند بعد او را به همدان برده بردار کردم و سران همدستهای او را در قلعه بدار کشیدم.

در خلال این احوال پارت و گرگان هم علم طغیان برافراشته بودند که داریوش

در بند شانزدهم از ستون دوم کتیبه خود بآن اشاره نموده است.

بند شانزدهم پارت و گرگان بر من شوریده بطرف فرورتیش رفتند و بشتاسب

پدر من در پارت بود ... و بشتاسب در پارت جنگید اهورمزدا یاری کرد و باراده او و بشتاسب شورشیان را شکست.

از مجموع اشارات داریوش که در بالا آورديم این نتیجه بدست آمده که در

اوایل قیام داریوش، ماد و ارمنستان تمکین بداریوش نداشته‌اند و بقره و غلبه مطیع شدند و از ناحیه شرقی نیز گرگان بهمدستی پارت در حال عصیان بوده است ولی از

تپورها و کادوس‌ها و کاس‌پی‌ها که در نیم دایره شمالی - متصرفات شورشیان قرار داشتند اسمی برده نمی‌شود اگر در زمره دشمنان و شورشیان می‌بودند ، طبعاً بیماری همسایگان طاغی برمی‌خاستند و اگر در جرگه دوستان داریوش می‌بودند بکمک داریوش باغیان را از جهت شمالی در فشار می‌گذاشتند و بی‌شک داریوش از سابقه اتحاد و خوی ستیزه‌جوی آنها بر علیه دشمنان مادی و گرگانی استفاده می‌نمود عدم مداخله کادوس‌ها در معارك مذکور حکایت میکند که این قوم حساب خود را جدا کرده و بکار خود مشغول بوده‌اند با همه سوابق کین و دشمنی که با مادها داشتند از گرفتاری آنها سوءاستفاده نکرده و بر آنان نماندند و در عین حال مزاحم پیشرویهای داریوش هم نشدند و پیدا است که داریوش نیز از جانب آنان نگرانی نداشته است زیرا پس از آنکه کار گرگان و پارت و پس از آن امر مرو را یکسره کرد متوجه پارس شد و عمده قوای خود را بآنسو فرستاد و خود بسمت جنوب شرقی بناحیه رخیج رفت « جنوب افغان قندهار کنونی » شورشیان آن منطقه را هم درهم شکست بالاخره پارس رسید.

شاید در این زمان کادوس‌ها بیطرفی را اختیار کرده بودند با اینهمه تاریخ باستان در صفحه ۶۹۱ در توضیح ممالک ایران در زمان داریوش آورده است « این ممالک جزو یاتابع داریوش بوده‌اند ۱ - ماد شامل آذر بایجان ، همدان ، گروس قسمتی از کردستان کرمانشاهان ، نهاوند ، عراق ، ولایات ثلاثه - ری اصفهان دوم پارس یا کرمان سوم عیلام قدیم و صفحات کاس سی . (خوزستان . و صفحات لرنشین بزرگ و کوچک) چهارم ولایت کادوسیان یا گیلان پنجم . صفحه آمارد ها و تپوریهها ششم - گرگان . هفتم - پارت یا خراسان هشتم - هرات نهم - مرو دهم - سیستان یازدهم - رخیج دوازدهم - افغانستان سیزدهم - افغان غربی چهاردهم - سند پانزدهم - اراضی فعلی ترکستان و تاجیکستان و مجاور آن .

البته این توضیح مربوط بیک قسمت از متصرفات داریوش از دجله بطرف شرق است و متصرفات دیگر را که از رود جیحون بشمال و از رود ارس تا دانوب از دجله بطرف غرب تا مصر و لیبیا و حبشه و بن‌غازی است ذکر کردیم و ممکنست بتاریخ

مذکور مراجعه کرد .

شاید در ایام شوکت داریوش مناسبات بین کادوس و متحدین ایرانی توسعه بیشتری یافته باشد و یا بر اثر جنگ‌هایسی که ممکنست جنگ در یکی‌ها را به شرحی‌که گذشت بحساب آوریم منطقه جنوبی بحر خزر تحت تسلط داریوش بوده . بهر صورت در جنگ‌هایی‌که بعد از داریوش بین ایران عهد خشایارشا و یونان در گرفت نام یکی از اقوام جنوبی خزر یعنی کاسپی‌ها را در ردیف متحدین جنگاور شاهنشاه ایران میبینیم گوآنکه از کادوس ذکری نیست چنانکه اسم کادوس‌ها در ردیف اقوامی‌که در عهد داریوش ملزم به پرداخت مالیات بوده‌اند، نیز نیامده است. هرودت مینویسد قبل از سلطنت داریوش مردمان تابع‌هایائی میدادند که بمنزله مالیات بود داریوش متصرفات ایران را به بیست ایالت تقسیم کرد و از هر ایالتی مبلغی معین هر ساله مطالبه مینمود در ردیف پانزدهم میگوید سکاها و مردمان کاسپیان (بحر خزر) ۲۵۰ تالان مالیات میدادند.

شاید داریوش همانطور که تقسیمات کشوری را فقط از نظر مالی نه سیاسی منظور کرد فی‌المثل پارتیک وارمن و اقوام مجاور را تادریای سیاه يك ایالت کرده و ۴۰۰ تالان بر آنها مقرر داشت تپورها اماردها و کادوسها کاسپی‌ها و سکاهاى نزدیک را از نظر مالی يك کاسه کرده باشد و فقط نام کاسپی و سکا را ذکر نموده باشد همچنین ممکن است تصور کنیم که در آن زمان از بین اقوام جنوبی بحر خزر فقط کاسپی‌ها مشمول پرداخت مالیات شده‌اند و کادوس‌ها مانند گذشته بدادن هدایا که همان چوب شمشاد و پاره‌ای مصنوعات آهنی بود اکتفا مینموده‌اند چون این قاعده برای پاره اقوام بقوت خود باقی مانده بود چنانکه حبشی‌های مجاور مصر که هر ساله دویست تنه درخت آبنوس پنج پسر بچه و ۲۰ دندان عاج فیل هدیه میکردند یا اعراب که هر ساله هزار تالان کتدر بطیب خاطر میدادند یا مردم کلخیدو ساکنین جبال قفقاز هر چهار سال صد پسر بچه صد دختر هدیه مینمودند که در تاریخ هرودت بآن اشاره شده است. بهر تقدیر آنچه که بنظر میرسد با اینکه نام کادوسیان در سلسله ممالک تابع باجزو ایران داریوش آمده است،

نه در معارك زمان داریوش، برله یاعلیه ایران دیده شده‌اند و نه اسمشان در ردیف مالیات دهندگان آمده است اما در عهد سلطنت خشایارشا .

خشایارشا - خشیه آرشا (۴۸۶ ق.م)

خشایارشا فرزند داریوش اول از «آتس سا» دختر کوروش کبیر بود که در (۴۸۶ ق.م) بسن سی و پنج سالگی بسلطنت رسید.

از وقایع مهم سلطنتش علاوه بر فرو نشانیدن فتنه بابل و تسخیر آن، جنگ ایران و یونان و لشگر کشی عظیمی است که منجر بسقوط آتن پایتخت یونان شد از این واقعه تاریخ نویسان یونان موافق با احساسات یونانی به تفصیل نوشته‌اند که مرحوم مشیرالدوله در تاریخ باستان تجزیه و تحلیل نموده است.

آنچه مسلم است در این جنگ کلیه اقوام تابع یا متحد ایران با اعزام قوا مشارکت داشته‌اند که اسامی یکایک آنان با ذکر تعداد سپاهی و نوع لباس و تجهیزات در کتاب هرودت آمده است.

پارسی، مادی، آسوری، کلدانی، باختری، هندی، هراتی، پارتی، خوارزمی، سغدی، گنداری، دادیکسی، زرنگی، قفقازی، عرب، افغانی، حبشی، لیبیائی اقوام آسیای صغیر و مجاور دریای سیاه ارمنی اقوام فنیقی و ساحلی شرقی مدیترانه و همچنین مردمان اروپای شرقی و اراضی شمالی و غربی و شرقی دریای خزر و غیره از جمله این مردمان گرگانی‌ها سکاها و کاسپی‌ها و کاسی‌ها بوده‌اند که پس از تمرکز کلیه قوا در آسیای صغیر تحت فرماندهی مردونیه و نظارت عالیه شاهنشاه بسوی یونان راندند در بین این ارتش متحد نام کادوس و آمارد و تپور نیامده.

اما نام کاسپی‌ها و سکاها و دیگر مردم مورد بحث بنظر میرسد لباس کاسی را شرح نمیدهد ولی کلاه آنها را نمیدین دراز و نوک تیز تعرفه میکنند.

«لباس سکاها کلاه نمیدین دراز و نوک تیز و شلواری که در پا دارند اسلحه آنها را

کمان بومی قمه کوتاه و تبرزین معرفی میکنند.»

کاسپی‌ها ارخالقی از پوست بز و تیر و کمانی از نی، و قمه که رئیسشان.

«آری مرد» برادر آرتی فیوس نام داشته است.

پیداست در این جنگ از اقوام جنوب خزر فقط کاسی پیما مشارکت کرده اند و کادوسها و آمارد و تپورها بکار خود مشغول و بیطرف مانده اند.

کادوسها در زمانهای بعد از (۴۶۴ ق.م)

پس از خشایارشا سلطنت باردشیر رسید (۴۶۴) و از آن پس بخشایارشای دوم و داریوش دوم که هر یک از آنها در مدت کوتاه یاد از عهد سلطنت خود یا بجنگهای مصر و یونان مشغول بوده اند و با اختلافات داخلی، این اختلافات پس از داریوش دوم نیز ادامه داشت از آنجمله جنگهایی است که بر سر مقام سلطنت بین اردشیر دوم معروف (بخوش حافظه) و برادرش کوروش درگیر شد در جریان این جنگ نام کادوس در زمره سپاهیان پادشاه آمده است که بعداً یاد داشت خواهیم کرد ولی پس از مدتی یعنی پس از شکست قوای کوروش باز صحبت از شورش کادوسها بمیان میآید که اردشیر ناچار به قشون کشی میشود که در جای خود خواهیم گفت.

کادوس در جنگ بین شاه و برادرش

وقتی که اردشیر خوش حافظه بسطنت رسید برادرش کوروش پراو حسد برد هنگام تاجگذاری شاه، قصد بد کرد و دستگیر گردید و محکوم باعدام شد مادر پادشاه و کوروش که پروشات نام داشت خود را بین محکوم و جلاد انداخت و حالتی نشان داد که شاه با احترام مادر از گناه کوروش در گذشت و ویرا با آسیای صغیر روانه نمود کوروش در آن ایالت بیکار نشست و بجمع آوری سپاهیان اجیر از یونانیها پرداخت ضمناً بدستیاری مادر که در مرکز مملکت بود طرفدارانی در داخله کشور تدارک نمود. انعطافی که بر اثر اختلافات دامنگیر دربار و در نتیجه کشور شده بود. عموم نجبا و بزرگان را بجهتجوی پادشاهی پرجرات، قوی، جنگجو، و مدبر برهی انگیخت. پروشات ملکه مادر همه جا منتشر میکرد که کوروش واجد چنین صفات است. در مقابل اقدامات ملکه مادر، ملکه ایسران «استاتیرا» زن اردشیر با ابراز ملاطفت نسبت بزنان و کودکان طبقات مختلفه و جذب قلوب و سخاوت، اذهان مردم را متوجه مقام سلطنت مینمود دامنه مبارزات بی صدا بالاخره تا حد جنگ صدادار توسعه یافت و کوروش علناً قیام کرد و

با عمده قوای خود که اهل یونان و مستملکات غربی بودند بطرف پایتخت حرکت کرد .

وقایع جنگ دوبرادر وسیله گزنفن . کتزیاس و دی‌ن‌ا که شاهد نزدیک وقایع و دونفر اولی در جنگ نیز شرکت داشته‌اند به تفصیل توضیح شده است آنچه که مورد نظر است آخرین صحنه جنگ دوبرادر است که در آن از کادوس‌ها یاد شده است .

«جنگ گوناکسا و قتل کوروش»

سپاهیان کوروش با اطمینان خاطر بسوی پایتخت پیش میرفتند و می‌پنداشتند اردشیر جرأت جنگ تعرضی نخواهد کرد .

ناگهان خبر یافتند پادشاه بنفسه با قشونی معتبر به پیشواز آمده است موقعیکه سپاهیان اردشیر نمایان شدند قدمهای محکم و شمرده و پراطمینان آنان در سپاهیان کوروش مؤثر افتاد که خود را باختند کوروش برای تقویت روحیه افراد خود برخلاف اندرز سرداران اجیریونانی قلب قشون خود را ترك کرد، و پیشاپیش قوای خود جای گرفت و بلافاصله با گروهی از دل‌آوران اسپارتی از جا کنده شد و داخل کارزار گردید . از طرف قشون پادشاه نیز قوای کادوسی با استقبال کوروش شتافت وقتی دو سپاه درهم ریختند (آرته‌گرس) (Artagerse) رئیس کادوس‌ها خود را بکورش رسانیده و فریاد زد «کوروش ! ای ظالمترین و دیوانه‌ترین مردان که نام کوروش بهترین نام پارسی را بر خود گذارده و لکه‌دارش ساخته‌ای . این یونانیهای پست و حقیر را برای چه منظور شوم اجیر کرده‌ای آورده‌ای که ثروت ایرانیان را غارت کنند و کسی را که سرور تو و برادر تست بگشتم دهند و حال آنکه او بربک میلیون مرد دل‌آور که همه از تو دلیرترند فرمان میدهد . من این حقیقت را بد تو می‌نمایانم و قبل از آنکه روی شاه را ببینی

۱- Dinon مورخ یونانیست که معاصر فلپ مقدونی بود ۳۵۹-۳۳۶ قبل از میلاد . دارای تألیفات زیادی است که مورد استفاده مورخین بعدی مانند پلوتارک - کرنلیوس نیپوس و غیره قرار گرفت و بوسیله آن مورخین مطالب کتابش به‌بماریده - چندی در دربار اردشیر دوم هخامنشی بوده و راجع بایران سخن رانده است ، - پیرنیا

سرت را بیاد فنا میدهم».

این بگفت و زوبین بسمت کوروش انداخت که بسینه کوروش رسید ولی استحکام زره موجب شد که کوروش از پای در نیاید ولی ویرا سخت تکان داد کوروش بچالاکی خود را از سقوط حفظ کرد و پیکانی بسوی آرتی گرس انداخت که بگردن وی آمد (پلوتارک) کوروش چون دید آرتی گرس از اسب بر زمین افتاد بسرعت بسوی اردشیر راند و او را در بین عده ای از دلاوران پارسی که دورادور شاه بودند شناخت و پیکانی پرتاب کرد که به اسب شاه رسید اسب و شاه در غلظت شدند «تیری باز» سردار ایرانی بشتاب نزدیک شد و شاه را بر اسب دیگر سوار کرد. در این حیص و بیص کوروش فرصتی یافته و زوبینی پرتاب کرد که دوانگشت بر سینه شاه فرورفت همیشه مترصد وارد کردن سومین ضربت شد اردشیر رو بپسرهاان کرد و گتت (مرگ بهتر از این روز و روزگار است) و بلافاصله بشدت بسوی کوروش حمله برد و زوبین بسمت او پراند و سپاهیان نیز تیرباران را بهدف منظور آغاز کردند در نتیجه کوروش بخاك افتاد « از کتزیاس و دی نن» پس از این پیروزی اردشیر هدایای گرانبها برای پسران آرتی گرس رئیس کادوسیان که بدست کوروش کشته شده بود ارسال داشت (۴۰۲ ق.م).

«جنگ کادوسیان و اردشیر خوش حافظه»

چهارده سال پس از ماجرای جنگ کوروش و اردشیر. کادوس هارا در وضع جنگ با اردشیر می بینیم بسال (۳۸۴ ق.م) اردشیر در رأس قشونی مرکب از سیصد هزار پیاده و ده هزار سوار برای فرو نشاندن شورشیان کادوس حرکت میکند علت این شورش یادداشت نشده است. پلوتارک* در کتاب اردشیر بند ۲۸-۲۹ آورده است.

کادوس مملکتی است کوهستانی و صعب العبور که همیشه ابرها آسمانش را

*Plutârque - از مورخین یونانی در سال (۵۰-۱۴۰) میلادی میزیسته. میگویند

کتب زیادی به تعداد یکصد و بیست جلد در تاریخ و فلسفه نوشته است. آنچه از تصنیفات پلوتارک راجع بایران و مصر باقیمانده دارای ارزش می باشد چون علاوه بر تحقیقات شخصی، از منابع سرشاری استفاده کرده بود.

فرو گرفته است. نه غله میرویاند نه میوه و قوت سکنه جنگی آن غالباً گلابی و سیب جنگلی است که خودرواست. چون اردشیر باین مملکت ورود کرد دچار قحطی و مخاطرات سخت شد زیرا قوت و غذائی بدستش نمی رسید و از بلاد دیگر نیز نمیتوانست تدارک کرده و حمل کند. نتیجتاً قشون شاه مجبور گردید که چهار پایان مربوط به دستگاه حمل و نقل را سربریده و مصرف کند. تدریجاً دامها نیز کمیاب شدند تا جائیکه قیمت یک الاغ بشصت درهم (تقریباً ۲۷۶ ریال) رسید. قحطی به میز شاه هم رسید و مطیخ شاهی در مضیقه افتاد در این احوال طاقت فرسا تیری باز یعنی همان سرداری که بارها شجاعتش او را بمقامات عالی رسانیده بود و او بود که اردشیر را در جنگ کوروش از خطر مرگ رهانیده و باسب دیگری سوار کرده بود و در عین دلاوری سبک مغزی نشان میداده که همین نقیصه مکرر از مقامات عالی فرودش میآورد.

و در این وقت هم متهم بقصور در تصرف سالامین بود چون تحقیقات پایان نیافته بود مورد توجه و اعتماد شاه قرار نداشت، مصمم شد شاه و قشونش را نجات دهد. کادوسیان دو پادشاه داشتند که جدا از هم دیگر میزیستند و دور از یکدیگر اردو میزدند «تیری باز» پیش خود نقشه ای کشید و در نهمان بار دشیر بمیان گذاشت و بتصویب شاه رسانید. بر اساس آن خود بسوی یکی از پادشاهان کادوس رفت و پسرش را بنزد پادشاه دیگر فرستاد و در نزد هر یک چنین وانمود کردند «که پادشاه دیگر کسانی نزد شاه ایران فرستاده و داخل مذاکره برای سازش شده است. و تذکر دادند که «اگر نخواهید عقب بمانید باید پیشدستی کنید که قبل از دیگری راه سازش با اردشیر را طی کرده باشید»

دو پادشاه مذکور گفته های «تیری باز» و پسرش را باور کردند و بر قابت یکدیگر با بر اثر مواعید، یکی با پدر و آن دیگر با پسر رسولی بشاه ایران فرستادند. پیش از آنکه رسولان برسند شاه از طول غیبت «تیری باز» و پسرش ظنین و اندوهگین شده بود بتصور آنکه ممکن است خیانتی کرده و در پناه دشمن رفته باشند.

حسودان و بداندیشان نیز موقع بدست آورده از هیچگونه بدگوئی و تحریک

خودداری نداشتند در خلال این جریان رسولان با «تیریپاز» و پسرش بدرگاه رسیدند و پس از مذاکره بشرائطی صلح استوار شد. و طالع «تیریپاز» درخشیدن گرفت که در مراجعت در کاب شاهنشاه پیارس رفت.

تجزیه و تحلیل

پلوتارک در تعرفه وضع جغرافیائی و اقتصادی و مدنی کادوس یعنی گیلان. همان راهی را طی کرده است که نویسندگان عهد قدیم طی کرده بودند چون صلابت و مهابت مردم کادوس را در جنگهای جلگه و فلات بشرحیکه گذشت دیده بودند آنانرا مردمی جنگجو و خشن و مهیب معرفی مینمودند، و از طرفی بمناسبت ناآشنائی بوضع داخلی کادوس و شکست‌هایی که نصیب مهاجمین میشد، این منطقه را فاقد هرگونه آبادی و لوازم و اسباب مدنی تعرفه میکردند تا جائیکه مردم کادوس را فاقد معلومات و تجارب کشاورزی شناخته و خوراک سکنه جنگی این منطقه را صرفاً میوه جنگلی دانسته‌اند.

شاید این نویسندگان تاحدی حق داشته‌اند چون خود بشخصه هیچگاه سفری باین خطه نکرده بودند و منبع اطلاعات آنان، غالباً مهاجمین ناکامیابی بودند که ناچار میباید برای شکست خود علت‌هایی بتراشند تا از شدت سرزنش‌ها کاسته باشند شك نیست که کادوس منطقه‌ای کوهستانی و جنگلی و صعب‌العبور و بارانی یا لااقل مه‌آلود بوده است چنانکه هنوز دارای این شرایط میباشد.

با این تفاوت که چندرشته شاهراه، عبور از یک قسمت آنرا تسهیل نموده که در گذشته فاقد آن بوده است مگر بصورتیکه متناسب با وضع صلح و جنگ زمان بود و برای عبور سیصد هزار نفر مهاجم نامساعد و شاید خطرناک.

شهرها و آبادیهای کادوس نیز در نقاطی بوده که برای رسیدن بآن شهرها ناچار میباید از مناطقی کوهستانی و جنگلی و باتلاقی غیر مسکون عبور میکردند، مخصوصاً در مواردیکه مبداء حرکت از فلات یا آنسوی البرز بوده باشد. آنچنانکه هنوز چنین است و اگر شاهراه عریض و فنی موجود فعلی مسدود شود، همان شرایط جلوه خواهد

کرد با توجه بچنین کیفیات، وقتی که يك گروه سیصد هزار نفری بقول پلوتارك یا کمتر از آن لااقل سی هزار نفر از دامنه‌های جنوبی البرز حرکت کرده باشند که پس از طی ارتفاعات و راههای کم‌عرض و معوج کوهستانی و جنگلی خود را بآبادیهائی که در آغوش جنگلهاست برسانند، طبیعی است میباید با وسایل بطی السیر زمان مسافتی طولانی را در بین سنگلاخها و جنگلهای انبوه و وسیع غیر مسکون یا کم جمعیت پی‌سپر کنند تا بمقصد برسند.

بدیهی است در چنین شرایط دچار کمبود آذوقه میشوند مخصوصاً وقتی که سکنه بومی نیز بشیوه جنگی زمان، اماکن عرض راه را تخلیه، آبادیها را خراب کرده آذوقه و حشم را به پناهگاه کشانده باشند.

وجود چنین اوضاع، نویسندگان قدیم را دچار اشتباه مینموده والا معقول نیست منطقه‌ای که از لحاظ سازمان کشوری بآنمقام رسیده که دارای دو تشکیلات پادشاهی و سلطنتی شده است فاقد اولین شرایط چنان تشکیلات باشد.

و با وجود رودخانه‌ها و چشمه‌سارها و اراضی مستعد، ناآشنای بفلاحت و کشاورزی بوده باشد آنهم قومیکه قسرها پیشتر از تشکیل دولت هخامنشی باصول زراعت و ترتیبات شهرنشینی آشنا بوده و لااقل دو قرن پیشتر از اردشیر یعنی در عهد کوروش کبیر حتی در موقع جنگ، از اوقات فراغت جهت تأمین معاش و تمهیه سود، یا اشتغال بکاری، با مزرعت مپردازخته است چنانکه در مذاکره کوروش و کادوسیان پس از جنگ بابل اشاره کردیم.

نمیتوان باور کرد جنگیان کشاورز، پشت دیوار بابل فلاحت میکردند ولی در سرزمین خود با سبب جنگلی صرفاً سدجوع مینموده‌اند به‌ویژه که آثار منکشفه در تپه مارلیک که مربوط به قرنهای پیش از عهد هخامنشی است، گویاترین سند در دادعای تاریخنویسانی نظیر پلوتارك میباشد دیگر آنکه زمانها و قرنهای بعد نیز چه در جنگ گیلان و اعراب و چه در جنگهائی که با مغولان درگیر شد مهاجمین بهمان سرنوشت مهاجمین زمان قبل از اسلام دچار شده‌اند و همین داستانها در گذشته نزدیک که مردم

گیلان از لحاظ مترقی بودن نامبردار بودند برای مهاجمین تجدید گردید که دلیل تاخر مردم شناخته نمیشود و نشده بلکه نتیجه شرایط دشوار منطقه و حوصله و دلاوری و میهن دوستی سکنه این خطه دانسته شده است.

مطلب دیگری که شایان توجه است اشاره ایست که بوجود دو پادشاه در کادوس شده است که خود مؤید آنست که کادوس ها دارای تشکیلات پادشاهی بوده اند در اینصورت درخریطه امپراطوری هخامنشی جزء متحدین شناخته میشدند و فیصله کار جنگ هم از طریق صلح بوده است.، به نظر میرسد این دو پادشاه یکی در گیلان غربی و آندیکر در گیلان شرقی بوده اند درازمنه بعدهم بیادشاه یا امرای دو گانه در گیلان غربی و شرقی برمیخوریم.، آخرین یادگار این کیفیت وجود سلطان. احمد امیر گیلان شرقی است که مقرش در لاهیجان و فرمانروای بیه پیش یعنی گیلان شرقی سفیدرود بوده که در عهد صفویه بساط امارتش برچیده شد و آندیکر امیر هدایت خان فومنی امیر بیه پس یعنی گیلان غرب سفیدرود است که به هواداری زندیه با محمدخان سرسلسله سلاطین قاجار در آویخت و بسال ۱۲۰۱. ق. = ۱۷۷۹ میلادی طی جنگ کشته شد که از هر دو امیر در تواریخ زمان سخنها رفته است.

ادامه گفتار پلوتارک «از ایران باستان پیرنیا»

پلوتارک راجع به سفر جنگی اردشیر دوم به کادوس مینویسد.

اردشیر در این جنگ نشان داد که تن پروری و جبن چنانکه عادتاً تصور میکنند، نتیجه تجملات و عشرت نیست بلکه این معایب، زاده طبیعت پست و فاسد است نه طلا مانع شد از اینکه اردشیر مانند آخرین سرباز کار کند و مشقات را تحمل نماید نه لباس ارغوانی و نه جواهراتی که زیب پیکرش بوده و قیمت آن به دوازده هزار تالان میرسید در حالیکه بار ترکش و سپر را میکشید از اسب پیش از همه بیزیر میآمد. و راههای کوهستانی سخت را پیاده طی میکرد وقتی سربازها قوت و حرارت او را مشاهده میکردند چنان چست و چالاک میشدند که گوئی میخواستند پرواز کنند.

زیرا روزی بیش از دو یست استاد (شش فرسنگ و نیم) راه میرفتند چون او

بیکی از قصور سلطنتی که پارك مزینی داشت و در دشتی واقع بود که يك درخت هم در آنجا پیدا نمیشد. رسید.، برای آنکه سربازان خود را از سرما حفظ کنند بآنها اجازه داد درختان پارکش را بیفکنند و حتی از انداختن سرو و کاج هم دریغ نکنند بعد چون دید که سربازان او از انداختن درختهای بلند و قشنگ تردید دارند و درختان را خوب و بد میکنند تبری برداشته بزرگتر و زیباترین درخت را بدست خود انداخت. پس از آن سربازان تمام درختان را که مورد احتیاجشان بود انداختند و آتشمهای بزرگ روشن کردند و یکشب را راحت گذراندند. اردشیر پس از تلفات زیاد از حیث سربازان خوب و تقریباً تمام اسبهایش بیایتهخت خود باز گشت. بعد بتصور آنکه عدم بهره مندی در این سفر جنگی او را در نظر درباریان پست کرده است، نسبت بآنهائی که در درجه اول بودند ظنین شد در نتیجه چند نفر را قربانی خشم وعده ای را فدای جین خود کرد. زیرا این شهوت از تمام شهوات در مستمیدین بیشتر است. اینست که می بینیم از حیوانات آنهائیکه ترسو تر هستند.، مشکل تر و دیرتر از همه رام و اهلی میشوند و حال آنکه جانوران دلیر که بقوای خود مطمئن هستند از نوازش انسانی پاکی ندارند « از کتاب اردشیر بند ۳۰ ص ۱۱۳۱».

لشگر کشی اردشیر سوم معروف به «اخش» بکادوس

پس از اردشیر دوم نوبت سلطنت باردشیر سوم رسید «۳۶۲ ق-م» این پادشاه از عدم بهره مندی اردشیر دوم در جنگ با کادوسیان سخت اندوهناک بود و منتهمز فرصت که جبران آن ناکامیابی را بکنند. پس بمجرد آنکه از قتل کسان و اقارب خود فارغ شد و دربار خویش را تصفیه نمود لشگر بسرزمین کادوسیان کشید .

بطوریکه ژوستن و دیودور و سایر مورخان گفته اند در این جنگ نیز کادوسها سخت مقاومت کردند و جنگهای خونین در گرفت در بین سران لشگر.، داریوش کدمان شجاعت های نمایانی کرد .

دیودورا در کتاب ۱۷ بند ۶ آورده است شخصی از کادوسها که از حیث زورمندی و دلاوری معروف بوده مبارز طلبید و کسی از سپاه ایران جرئت نکرد بچنگ او برود. در این موقع داریوش اسب خود را تاخت و با او بمبارزه پرداخت و ویرا بکشت اردشیر را اینکار چندان خوشدل کرد که هدایای بزرگ بوی داد و او را (دلیرترین پارسی) خواند ژوستن هم اینخبر را تأیید نموده در کتاب ۱۰ بند ۳ خود آورده است که داریوش در ازای این خدمت والی هر دو ارمنستان گردید « ایران باستان ».

باید بخاطر داشت که همین « داریوش کدمان » پس از اردشیر سوم بسلطنت رسید و بداریوش سوم معروف شد.

داریوش سوم و کادوسها (۳۳۶ تا ۳۳۰ ق.م)

پیروزی اردشیر سوم موجب شد که کادوسیان باطاعت شاهنشاه همخانمندی در آیند. بعدها که داریوش سوم بیادشاهی رسید و گرفتار جنگ یونان و مقابله با اسکندر مقدونی گردید قوای کادوس را می بینیم که دوش بدوش قوای ایران در جنگها شرکت داشته است بطوریکه در تاریخ آمده است هنگامیکه داریوش سوم شخصاً فرماندهی سپاه ایران را در جنگ با اسکندر برعهده گرفت بتمام ولات امر کرد که سپاه کافی تدارک کرده ببابل که معسکر قشون شده بود اعزام دارند.

کادوسیان و سایر اقوام ساحلی بحر خزر قشونی مرکب از هشت هزار نفر پیاده و سوار بکمک داریوش فرستادند داریوش بهنگام جنگ قوای کادوس را بر دو دسته تقسیم کرد.

دسته ای را با مادیهها و سالکسینیانها « که گویا سگهای حدود چین بوده اند و

۱- Diodore - مورخ یونانی که در قرن اول قبل از میلاد میزیسته. از نوشتههای هرودت و کتزیاس وهکاتیوس یونانی که معاصر اسکندر مقدونی بود، استفاده کرده و خودش نیز که چهارصدسال پس از هرودت، بتاریخ نویسی مبادرت نموده است، اهل فن بوده که از منابع و آثار زمان خود هم توانست استفاده نماید - معروفیت وی به دیودور، دسیسل de-sicile میباشد.

رومیها «سینا» مینامیدند» همراه کرد. و در تحت فرماندهی آتروپات قرار داد و دسته دیگر را با قسمتی از ساکها در اختیار «مازه» که یکی از ولات شجاع و چالاک بود گذاشت دسته اخیر «مأموریت یافت که از عبور مقدونی‌ها از دجله جلوگیری کند و ضمناً آبادیهای جلگه بین‌النهرین را غارت کرده و منابع آذوقه را نابود نماید تا دشمن دچار گرسنگی گردد. مازه با دوهزار جنگاور کاهوسی و یکهزار نفر سکاکی و گروهی دیگر همراه افتاد و موفق شد آبادیهای عرض راه را با آتش بکشد و آذوقه را غارت کرده یا بسوزاند بر اثر همین بهره‌مندی اسکندر ناچار گردید که بدون توجه به خستگی سپاهیان خود، در حرکت تعجیل کند و خود را زودتر بدجله برساند.

عقیده مورخین بر اینست اگر در چنین احوال قوای نسبتاً کافی بمقدونیها حمله میبرد. بواسطه خستگی و بی‌نظمی‌هایی که در اردوی اسکندر رخ داده بود یقیناً فتح قطعی نصیب ایران میشد ولی از فرصت استفاده نشد تا وقتی که قوای اسکندر از دجله گذشت.

شتاب اسکندر ایجاب کرد که او باروبنه سنگین خود را در محوطه‌ای بگذارد و مستحفظینی برای حفاظت آن بگمارد و خود بسوی داریوش بشتابد در حین حرکت، پیاده نظام خود را بدو قسمت کرد پهلوی آنان را با سوار نظام پوشانید، بنه از عقب پیاده نظام حرکت مینمود اسکندر «مه‌نیداس» نام را مأمور کرد با قوای ابوابجمعی خود در فته و کشف کند که داریوش کجاست. سردار مذکور حین حرکت به مازه برخورد ولی جرئت نکرد که با او در آویزد و برگشت و با اسکندر خبر برد که در نزدیکیها، صدای مردان و شیشه اسبان دشمن را شنیده است از طرف دیگر مازه بعد از فرار «مه‌نیداس» فوری داریوش را مستحضر کرد که دشمن نزدیک است پادشاه نیز بآرایش صفوف جنگ فرمان داد.

نقشه‌ای که بعدها بدست آمد که آریستوبول Aristobule بآن اشاره کرده نشان میدهد که در این جنگ علاوه بر کادوس‌ها قوای آمارد و تپور جز کاسپی‌ها شرکت داشته‌اند و در هر دو جناح قشون داریوش مقام گرفته بودند طبق همان نقشه صف آرائی

طرفین را نشان داده‌اند که در ص ۱۳۸۶ تاریخ باستان آمده است که قسمتی از آن را به تناسب موضوع نقل می‌کنیم .

ترتیب جنگی قشون داریوش چنین بود

در جناح چپ: سواران نظام باختری و دهائی و رنجی صف بسته بودند نزدیک آنان. سوار نظام و پیاده نظام پارسی که باهم مخلوط بودند. صفوف پارسی‌ها شوشی‌ها و گادوسی‌ان تکیه داده از نوک جناح چپ تا وسط قلب سپاه کشیده بود. در جناح راست: سل سوریان. اهالی «بین‌النهرین» مادیمها. پارتیمها. سکاها و پس از آنها تیوری‌ها و گرگانیمها ایستاده بودند صفوف آنها بآلبانیان. ساکسی‌نیان میرسید و اینها بقلب می‌پیوستند.

در قلب. داریوش با تمام خانواده و نجیبای ایران قرار گرفته بود هندیمها. کاریان. آناپاست و تیراندازان آماردی در اطراف او بودند «اوکسیان» شوشی‌ها و بابلیمها. سی‌تاک‌نیان و مردمان سواحل بحر احمر در صف دیگر از پس صف مذکور جاداشتند. داریوش جناح چپ خود را در مقابل جناح راست اسکندر با سواران نظام سکائی و باختری و صد، ارابه داس دار تقویت کرده بود و پنجاه ارابه دیگر با سواره نظام ارمنی و کاپادوکی در جلو جناح راست خود قرار داده بود.

این‌عده با ارابه‌های داس دار و همچنین فیله‌های جنگی قلب قشون را می‌پوشانیدند.

جدال عمومی

پس از آرایش سپاه طرفین. شیپورها دمیده شد و از هر دو سپاه صدای نعره جنگیان که معمول رزم‌آوران بود بیکبار بلند شد و قشونها از جا کنده شدند پیش از همه ارابه‌های داس دار بشدت وحدت حمله بردند و وحشتی عظیم بر مقدونیان مستولی کردند. آنان بفرمان اسکندر سپرهای خود را کنار هم چسبانده و سدی ایجاد نمودند سپس نیزه‌های خویش را محکم بر سپرها کوفته و ایجاد صداهای هول‌آور کردند و اسبهای ارابه‌ها را بوحشت انداخته و رماندند و در صفوف ایرانی تولید اختلال کردند در اینمیان مازه در رأس سواران ایرانی اعم از گادوس و سکاوسایر اقوام بحمايت ارابه‌های

داس‌دار حمله برد در این مرحله جنگی مهیب بین سواران جناح چپ ایران و جناح راست یونان رخ داد. ارابه‌ها نیز فرصت کرده صفوف یونانیان را شکافتند و تلفاتی عظیم وارد کردند توضیح آنکه دستها و سرهای سربازان بهر گردش چرخ ارابه، بخاک میافتاد و پیاده‌ها از کمر بدونیم میشدند دیودور در کتاب ۱۷ بند ۵۸ آورده است که برش داسهای ارابه‌ها بقدری سریع بود که وقتی سرهای مقدونیان بخاک میافتاد چشمانشان همچنان باز، و جناتشان همچنان بود که در آخرین دقایق پیش از مرگ داشتند، و تدریجاً تغییر وضع مییافت.»

در چنین احوال، قوایی که در تحت فرمان داریوش بوده و در قلب قرار داشت، بر مقدونیان تاخته ممتازترین قوای داریوش که جمعی از آنها از خویشان پادشاه و بزیور آراسته ورشید بودند، پیشاپیش داریوش سینه سپر کرده و پیش میرفتند تا تیری بشاه اصابت نکند در جوار قوای پیشرو شاهنشاه آماره‌ها و کوسی‌ها (همان کاس‌سی که تعریف کردیم) مردانه جنگ میکردند قامت بلند و دلاوری آنها هول‌انگیز بود. دسته قراولان سلطنتی و جنگیان هندی نیز با فریادهای جنگی بمعرکه داخل و مقدونیان را در فشار گذاردند.

اسکندر و فرماندهان قشونش سرگرم جنگ و دفاع بودند که برای مازه فرصتی بدست آمد که نقش جدیدی ایفا کند او در حالیکه با قوای خود مقدونیان را زیر باران تیر گرفته بود. دسته‌ای از سواران ممتاز خود را که مرکب از دوهزار کادوسی و یکهزار سگائی بود جدا کرد و بآنان دستور داد که از جناح چپ دشمن دور زده خود را بقفای آنان رسانیده باروبنه آنها را متصرف شوند.

کادوسیان و سگاکا فی الفور چنان کردند خود را بار دو گاه و محل ذخایر اسکندر رسانیده و کلیه باروبنه مقدونیان را غارت یا تباہ نمودند.

تعرض ناگهانی کادوسیه‌ها و سگاکا موجب شد که اسرای ایرانی که در اردوگاه اسکندر بودند در بین آنها اعضاء خانواده سلطنتی اعم از زن و مرد وجود داشتند، از قرار گاه خود بیرون آمده بکمک کادوسیان برخیزند سواران کادوس و سکا پس از نهب

باروبنه اسکندر اسیران را نجات دادند فقط مادر پادشاه «سی سی کامبیس» که جزو اسیران بود حاضر نشد که از قرارگاه خود بیرون آید. زیرا فرار را مناسب‌شان، آنهم در آن گیرودار نمی‌دانست.

دیودور مورخ می‌گوید مادر داریوش از آنجهت بر جای خود نشست که مطمئن بآینده نبود، و بطالع خود اطمینان‌ناداشت. یا احترامات اسکندر نسبت بوی و حق‌شناسی واقعی او نسبت با اسکندر مانع شد که با کادوسیان و سکاها همراه شود.

بهر حال بهره‌مندی دلیران کادوس و سکا در این ماجرا یکی از درخشان‌ترین فصل‌های جنگ‌های ایران و یونان شناخته شده است که بعقیده مورخین ممکن بود سیر تاریخ را عوض کند زیرا صرف‌نظر از آنکه اقتصاد جنگی دشمن را مختل کرده بودند عده‌ای از اسیران پادشاهی را که همان اسارت آنان باعث رنج شاهنشاه و سرشکستگی فرماندهان و ایرانیان بوده، نجات داده و باعث تقویت روحیه جنگاوران شده بودند، فشار آنان بموخره العجیش اسکندر هم موجب اختلالاتی شد که فراریان از پشت‌قشون مقدونی، فشار خود را از صفی بصفی دیگر وارد می‌کردند سپاهی اسکندر از روبرو گرفتار فتور شده بود و از پشت دچار اختلالات هراس‌انگیز که ممکن بود خیلی زود درهم ریخته و نابود گردد، متأسفانه اقبال داریوش در خواب بود و بطوریکه مورخین نوشته‌اند از این لحظات درخشان نتوانست استفاده کند و با همه شجاعتی که داشت قدرت فرماندهی خود را نتوانست اعمال نماید.

الغرض کادوس‌ها و سکاها خبر موفقیت خود را بمازه در میدان جنگ رسانیدند او خوشدل شد و بار دیگر با کلیه سواران خود جناح‌چپ مقدونیان را که تحت فرماندهی «پارمین» سردار دلیر و کارآزموده اسکندر بود در فشار گذاشت. و غافل بود که داریوش پس از يك جنگ درخشان تن‌بتن با اسکندر بیموجبی میدان را ترک کرده است. پارمین با سواره نظام تسالی و دیگر دلیران در مقابل مازه ایستادگی کرد و با وجود فداکاریهای قابل توجهی که قوای پارمین ابراز کرد.

مازه مقدونیان را درهم ریخت و بسا سواران کادوس و سکائی و مادی کشتاری

مهیب کرد تا جائیکه پارمین عاجز آمد و کس با اسکندر فرستاد که بیماریش بشتابد چون شکست حتمی شده است. این خبر وقتی با اسکندر رسید که او بشتاب داریوش را تعقیب میکرد. اسکندر با شنیدن این خبر مجبور به ایست و بازگشت شد. در حالیکه سخت خشمگین بود که پیروزی محقق را از دست میدهد قسمتی از قوای خود را بیماری پارمین فرستاد بدین ترتیب ماز و قوای او یکبار دیگر مصدر خدمتی عظیم شدند و داریوش را از خطر مسلمی رهانیدند.

درست در موقعیکه اقبال به ماز رو کرده بود باو خبر رسید که قسمتی از قوای دوست کنار کشیده و داریوش عرصه را ترك نموده است. این خبر بقدری در ماز اثر کرد که با وجود بهره مندی، از ادامه تعرض، شاید از بیم عدم ارتباط با مرکز فرماندهی و تنهائی، خودداری نموده و در کار خود سست شد و اندک اندک جا خالی کرد و عقب کشید دیودور میگوید. سستی ماز در عین کامیابی موجب اعجاب پارمین شد بطوریکه بمران سپاه خود گفت «بدبینید مردانی را که ما ساخت میگویند و اینک چگونگی سست شده اند. گوئی یخ زده اند این از بخت پادشاه است.....».

عاقبت فرماندهان قوای گادوس

از شرح نتیجه این جنگ خودداری میکنیم همیشه قدر نقشی را که اقوام جنوبی خزر و پورهها و آماردها مخصوصاً گادوسها ایفا کردند نمایانندیم شاید به تأثیر حوادث بالا بود که ماز رنجیده خاطر گردید زیرا پیروزی مسلمی را بر اثر بی توجهی داریوش با اهمیت فداکاری، از دست داده بود و همان رنجش باعث شد که پس از مدتی کوتاه با فرزندان خود بسوی اسکندر برود. چون داریوش بسرعت بسوی شرق میتاخت که خود را بپاختر برساند و ماز نیز به تنهائی قادر به ادامه جنگ یا ایجاد ارتباط نبود بعد از آنکه شنید که اسکندر بسوی بابل میراند با فرزندان او به پیشواز رفت. دیودور گوید ماز یکی از سرداران بزرگ و دلاور داریوش بود که با فتخارات خود در جنگ گویا کامل افزوده بود بنابراین اسکندر او و اولادش را بگرمی و اکرام پذیرفت.، باشد که سرداران

دیگر داریوش تشویق شوند و راه انقیاد پیش گیرند» و بعدها ویرا بامارت بابل منصوب کرد.

پس از چندی آتروپات سردار دیگر داریوش نیز که بر قسمت دیگر از قوای ایران منجمله گادوسها فرماندهی داشت طرفدار اسکندر شد و اسکندر او را بر ماد کوچک والی کرد. هنگامیکه اسکندر در شوش دستور ازدواج با دختران ایرانی را بسرداران مقدونی میداد دخترش بعقد یکی از سرداران معروف اسکندر پریگادس نام درآمد این پریگادس پس از فوت اسکندر نیابت سلطنت داشت و آتروپات را بر فرمانروائی ماد کوچک ابقاء کرد در موقع تقسیم ایالات اسکندر بین فرماندهان. آذربایجان فعلی سهم آتروپات شد (۳۲۳ ق.م) پس از او دودمانش در این منطقه فرمانروا بودند و قدرتی بهم زدند که اسماً جزودولت سلوکیدبی بشمار میآمدند ولی معنأً مستقل بوده و دولتی تشکیل دادند که پناهگاه مذهب ایرانی (زرتشت) و ملیت ایرانی گردید و در ادوار مختلفه دولت آتروپات با گادوسیان که همجوار بوده اند روابط مستمر داشته اند.

احوال گادوسیان تا زمان قتل داریوش

پس از جنگ گوگمل و کناره گرفتن سردارانی مانند آتروپات و مازه اسکندر مازه را بامارت بابل منصوب کرد و خود بسمت شوش و استخر پیش راند نخبه قهرمانان زمان آری برزن راه بر او گرفت پس از جدالهای سخت که در خشناترین فصل قهرمانی بود از پای درآمد و راه پایتخت شاهنشمان هخامنشی بر روی اسکندر گشوده شد و شد آنچه نباید.

از آنسو داریوش که تصور میکرد عظمت بسابل اسکندر را مجبور باقامت خواهد کرد وقتی دانست که دشمن همچنان به پیشروی مشغول است دوباره ساز سپاه کرد باروبنه و لوازم تشریفاتی خود را بدر بند بحر خزر که دروازه آهنینی بین تنگه واقع در حوالی «سردرخوار» فعلی داشت فرستاد و خود با گروهی از سپاهیان که اکثرشان گادوسی و سکاائی بودند قصد عیدان کرد اسکندر چون شنید که داریوش هنوز در صفحه ماد اردو زده است فرمان حرکت صادر نمود پس از دوازده روز طی طریق

وارد ماد شد وقتی بهمدان رسید خبر یافت که داریوش پنج روز قبل از همدان بسوی دربند خزر حرکت کرده است.

در همدان اسکندر قوای خود در اسه قسمت کرد قسمتی را تحت فرماندهی پارمین سردار نامی خود مأمور کرد که بسرزمین کادوسی‌ها رفته و راه کمک کادوسی‌ها را قطع نمایند. و از آنجا بسوی گرگان حرکت کنند قسمت دوم را بدوست نزدیک خود کراتر سپرد و دستور داد که بسرزمین تپورها رفته و آن منطقه را متصرف شوند سپس در گرگان ملحق شوند قسمت دیگر را خود برداشته بتعمیب داریوش از شاهراه بسوی گرگان و پارت پیش رفت. وقتی که به «ری» رسید خبر یافت که داریوش از دربند خزر هم گذشته است.

پس از مختصر توقف بسمت تنگه خزر حرکت کرد، باول سرزمین پارت رسید در آنجا بوسیله آنتی بلوس Antibelus که یکی از فرزندان مازه بود مستحضر شد که نبرزن و بسوس والی باختر و «برازاس» والی رُخج و سیستان بر اثر مواضع‌ای که کرده بودند، داریوش را غافلگیر و توقیف کرده‌اند و عده‌ای از سپاهیان داریوش که در مقابل امر انجام یافته قرار گرفته بودند راه خانه‌های خویش پیش گرفتند، هنگامیکه اسکندر به داریوش رسید او در حال نزع بود و از سپاهی ایران کسی دیده نمیشد مگر عده‌ای از قوای پدر کشان که در حال فرار بودند چنین پیداست سکاها و کادوس‌ها حاضر بهمکاری و یاری با نبرزن و بسوس نشده بودند و بسوی کادوس حرکت نموده بودند. دیودور، این واقعه را در ۳۳۰ ق.م ثبت کرده است.، بقراریکه تحقیق شده است محل واقعه، در جهت جنوب شرقی سفیدکوه یعنی در شمال حاجی آباد کنونی شهر دامغان دانسته شده است.

نتیجه کار پارمین و کراتر

این دو سردار اسکندر که یکی مأمور تصرف کادوس و آندیگر مأمور تپور بود و دستور داشتند پس از تصرف استانهای بالا بگرگان حرکت کرده و با اسکندر ملحق شوند در خلال اوضاعی که میگذشت بسوی مقصد پیش رفتند.

کراتر موفق شد که بطبرستان ورود کند و براوضاع آنجا مسلط گردد و با موفقیت در گرگان با اسکندر ملحق شود هنگامیکه باورسید آرتیباذ که از حکام مناطق عرض راه «کراتر» بود با سه فرزندش و همچنین «ات فرادات» والی تپورستان نیز نزد اسکندر آمدند که او اعزاز و اکرام کرد و ات فرادات را کماکان بحکومت تپورستان ابقاء کرد .

اما پارمن بن گوئی موفق نشد که مأموریت خود را انجام دهد و بسرزمین گیلان راه یابد و از طریق کادوس و آمارد و تپورستان بگرگان برسد و بقوای اسکندر به پیوندش شاید با مشکلاتی روبرو گردید که غلبه بر آن، برای پارمن بن میسر نبوده است ناچار اسکندر بنفسه باقوای خود حرکت کرد تا کار مردم آمارد و کادوس را یکسره کرده و خیالش را از جهت این مأمور کوهستانی آسوده کند .

جنگ اسکندر و آماردها

اسکندر از سپاهیان مخصوص و تیراندازان آکریان و دسته های سنوس و آمین تاس و کمانداران و سواران گروهی زبده و چالاک انتخاب نمود، بسرزمین آماردها شتافت چون تپورستان بر بقیه اطاعت اسکندر درآمده بود، عبور از این سرزمین بسهولت صورت پذیر شد . آماردها که غافل از سازش ات فرادات و اسکندر بودند ناگهان قوای بیگانه را از سمت شرق در حوالی مرزهای خود دیدند، لاجرم بار تفاعات جنگلی عقب نشینی کرده و اسکندر را بدرون جنگلها کشاندند و از پناهگاههای خود باران تیر بر قوای اسکندر نازل کرده و تلفات زیاد گرفتند . چون کار بر اسکندر سخت شد فرمان داد که جنگل را احاطه کرده و از هر جا روزنه و معبری یافت شد پیش روی شود و گروهی را نیز مأمور کرد که درختان جنگلی را انداخته و معبری ایجاد کنند این هر دو دستور هم بمناسبت انبوهی جنگل و هم بعلت مراقبت کمانداران و زوبین اندازان آماردهی متوقف گردید در این میان آماردها ضمن عملیات تعرضی بر اسکندر تاخته و غنایمی بدست آوردند که از آن جمله اسب معروف اسکندر بود که بوسیله *Buci fal* نام داشت. گفته میشود این اسب را اسکندر بسیار دوست میداشت چون چالاک و قشنگ

و بر طاقت بود و بکسی جز اسکندر سواری نمیداد از این حادثه اسکندر سخت خشمگین گردید و بوسیله جارجیان در سراسر نقطه جنگ اعلام کرد که اگر اسب مذکور را پس ندهند او سراسر جنگل را با تیش خواهد کشید و با حدی رحم نخواهد کرد .

آماردیها اسب اسکندر را رها کردند ولی مقاومت همچنان ادامه داشت و سپاهیان اسکندر نیز همچنان درختها را میانداختند و بر روی آن خاکریز کرده و کوره‌راهی ایجاد مینمودند .

سرانجام آماردها نمایندگان اعزام کرده و راه سازش پیش گرفتند و اسکندر رسیدگی بامور آماردها نیز برعهدهات فرادات گذاشت .

قاعدتاً میبایست اسکندر پس از فراغت از کار آماردها بسوی کادوسها براند ولی تلفات زیاد و تجربه‌ای که از جنگهای جنگلی گرفته بود موجب شد که باردوی خود مراجعت کند و بشهر زادراکرت (استرآباد فعلی) بازگشت نماید .

کنت کورث * مورخ معروف در تعریف است حکامات آماردها چنین نوشته است. «آماردها درختان را خیلی نزدیک بهم میکاشتند پس از آنکه درختها شاخه میزد آنشاخه‌ها را کمانسی کرده و بادست در خاک فرو میکردند از آنشاخه شاخه دیگر برمیخاست که باز چنان میکردند و همچنین جوانه‌های درختان را بیکدیگر گره میزدند و قلعه در پس هر قلعه از درختها و شاخه‌ها میساختند که هم طبیعی و هم غیر قابل نفوذ بود.»

البته در جنگلهای انبوه گیلان بوته‌های بلندی از خار میروید که شاخه در هم و متصل بیکدیگر میباشد و اکثراً بصورت بید مجنونست که شاخه‌های طویل آن فرو ریخته است و بوته‌های مجاور را فرو میگیرد و حقیقتاً غیر قابل نفوذ است چون بمنزله سد است طبیعی و خاردار، ولی در ایجاد آن دست انسان در کار نیست. در اصطلاح محلی بآن

* *Quinte Curce* مورخ رومی که با احتمال در اوایل قرن اول میلادی میزیسته

و راجع با اسکندر در کتاب نوشته است که بعضی از آن کتابها بدست نیامده است چون یونانی نبود راجع با اسکندر تا حدی بیطرفانه ترسخن گفته است.

«گومار» گویند و نویسندگان قدیم بنا باظهار مهاجمین چنین تصور می‌کردند که آن «گومارها» ساخته دست مردم است که درست نیست :

سرانجام پارمین

حاصل آنکه اسکندر بسرزمین کادوس دست نیافت و پارمین هم ظاهراً قادر نشد که باین منطقه دست یابد شاید قانع شد که در قسمت‌های مرزی کادوس مستقر شود و پفرمان اسکندر راه کمک کادوسی‌ها را بقوای داریوش سد کند. چه اگر در گیلان میبود موقعیکه آمارد از سمت شرق مورد تجاوز قرار گرفت بی‌شک پارمین از جانب غرب آمارد را در فشار میگذاشت تا از مشکلات اسکندر کاسته باشد و فتح بر آمارد را تسریع نموده باشد .

بهر تقدیر پس از مدتی پارمین در همدان دیده میشود که عنوان امارت یافته و خزانه اسکندر را تحت نظارت گرفته است. در همین مقام بوده که با امر اسکندر با مقدمات خدعه آمیزی کشته میشود. پلوتارک در مورد این سردار مینویسد : او یگانه کس یا از جمله کسان معدودی بود که اسکندر را بجنگ ایران تحریک میکرد . کنت کورث در اهمیت شخصیت این سردار مینویسد . پارمین بی‌اسکندر پیروزیهای زیاد تحصیل کرد در حالی که اسکندر بی‌او نتوانست کارهای بزرگی صورت دهد .

چنین سرداری مأمور شده بود که بگیلان بتازد که توفیق نیافت. اگر توفیقی تحصیل کرده باشد، لابد کم نتیجه و دامنه پیشرویش محدود بوده است . باتوجه بمراتب میتوان گفت کادوس‌ها در زمان اسکندر وضع مستقل یا نیمه مستقل خود را محفوظ داشتند از شرحیکه تاریخ نویسان قدیم در باب متصرفات اسکندر داده‌اند مستفاد میشود که کادوس جزء قلمرو اسکندر نبوده است .

دیودور گوید . آسیا بدو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شده از رودهای آسیا بعضی بطرف شمال میریزند و برخی به دریای هند و اقیانوس . تقسیم ایالات موافق آن حدود طبیعی بوده زیرا بعضی در شمال واقعند برخی

در جنوب. قسمت شمالی شامل رود سیحون و سند و باختر و هرات و پارت است که مجاور دریای خزر است و همچنین ماد که بزرگترین ایالات است، بممالک مزبور فریکیه بزرگ فریکیه هلس پونت متصل میشود و از دو طرف دیگر لیدیه، کاریه، پی سیدیه، کیلیکیه و بعد ایالات یونانی.

چنانکه میبینیم در تعرفه متصرفات شمالی نام کادوس نیامده است و همچنین بهنگام تقسیم ممالک اسکندر که پس از فوت او بسوسیله اولین جانشینش پریکادس «داماد آروپات» صورت میگیرد از ایالاتی بشرح زیر اسم برده میشود که جای کادوس باز خالی است.

۱- مصر ۲- سوریه ۳- کیلیکیه ۴- ماد بزرگ ۵- پافلاگونیه و کاپادوکیه ۶- پامفیلیه ۷- کاریه ۸- لیدیه ۹- فریکیه سفلی ۱۰- تسراکیه ۱۱- مقدونییه با ولایات تابعه ۱۲- افغانستان و صفححات مجاور سند ۱۳- ایالتی که در نزدیکی هندوکش است ۱۴- رنج و بلوچستان ۱۵- هرات و سیستان ۱۶- باختر و سند ۱۷- پارت (خراسان) و گرگان ۱۸- پارس ۱۹- کرمان ۲۰- ماد کوچک (آذربایجان) ۲۱- بابل ۲۲- بین النهرین ۲۳- قلمرو تاکسیل.

باینکه هر یک از قطعات فوق بیکی از سرداران اسکندر یا نجبای ایرانی داده شده است که اسامی آنان در کتاب ۱۸ بند ۲ دیودور مندرج است اسم کادوس ذکر نگردیده و این خود میرساند که جزو متصرفات اسکندر نبوده والا سهم یکی از سرداران میشده.

حتی اسمی از تیورستان و آماردها برده نمیشود گوئی ات فرادات والی تیورستان و آمارد پس از اشتغال اسکندر بفتح هند بدنبال آشوبی که در بعضی ایالات ایران بر اثر مظالم مقدونیها رخ داده بود، فرصت یافته و از اطاعت فاتحین سرتافته و خود مختار شده باشد * در چنین حال بنظر میرسد گیلان، از جانب شرق آذربایجان، به تکیه گاه

* به این معنی در «نامه تن سر» که از عهد پادشاهی اردشیر سردودمان ساسانیان به جا مانده است، اشاره شده است. آنجا که مینویسد: «به حکم آنکه اجداد جشنسف = گشنسب ←

امنی برای آتروپات و از جانب غرب مازندران .، پشتیبان مطمئنی برای ات‌فراوات بوده‌است که بر علیه بیگانه نظرات مشترک داشته‌اند که نتایج آن بعدها مشهود افتاد .

همداستانی تاریخ

شواهدیکه از زمانهای تاریخی تا پایان روزگار اسکندر مقدونی در فصول پیش ذکر شده است دلالت دارد که مردمان ساکن کوهسار البرز و سواحل جنوبی خزر عناصری شجاع، مقاوم، جنگجو و پیشرو بوده‌اند آنچنانکه فردوسی تعریف کرده‌است. و همچنین این مردمان را قدیمترین آشنای سگهای شرقی معرفی میکنند که فردوسی از آنها بنام سی‌وسیستانی یاد کرده است. حیات مدنی و تشکیلات پادشاهی را نیز در این صفحات تأیید نموده چنانکه فردوسی هم خبر داده بود . همان شواهد و آثار، اهمیت ناحیه کوس را که فردوسی از آن یاد کرده و از سرگذشتش اظهار بی‌اطلاعی نموده بود از تاریکی بدر آورده و سرگذشت کوسیانرا که از کوههای کوسی و آمارد و اوکسی گذشته به بین‌النهرین رسیده و دولتی ششصد ساله تشکیل داده‌اند توضیح داده است .

منازعات تاریخ قدیم، نوشتجات محققان عصر جدید و همچنین آثار بدست آمده از «مارلیک» و کلوزر» میتوانند مبنای این اندیشه باشد که همانطوریکه کاسی یا کوس‌سی‌ها دو هزار سال پیش از میلاد از جنوب دریای خزر به سوی غرب و جنوب حرکت کرده‌اند ممکن است تیره‌ای دیگر از کاسها که ساکن کوهستان و جلگه‌های ساحل خزر بوده‌اند .، در ازمنه‌ی پیشتر از وطن اصلی خود به‌راه افتاده باشند و در سراسر فلات و نواحی غربی و شرقی آن منتشر شده و تدریجاً به‌رأس خلیج پارس رسیده و دولتی معتبر تشکیل داده باشند که تاریخ تمدن این تیره‌را، از چهار هزار سال پیش از میلاد هم بالاتر دانسته‌اند و گاهی تا هشت هزار سال هم یاد کرده‌اند.

پیداشدن آثار کتبی و هنری و صنعتی این دو تیره حکایت دارد که این مردمان

→ «پادشاه طبرستان و گیلان و رویان ...» از نایان اسکندر به قهر و غلبه زمین « فدشوارگر =
پشخوارگر» باز شده بودند...»

دارای خط وزبان بوده‌اند که در مهر استوانه‌ای کاسی، ارائه می‌شود و هم‌چنین با صنایع آتشی سروکار داشته‌اند و هر دو تیره به «نن‌ماخ» و «نن‌کاس» ربه‌النوع‌های مشترک، اعتقاد داشته‌اند که همین گواهی‌های مستند، گفته‌های فردوسی را راجع به آتش، و اشارات زردشت را در باب وجود دبیری در ناحیه «مازن وورن» تأیید می‌کند.

با در نظر گرفتن این گواهی‌هاست که می‌بینیم فردوسی و پیش از وی زردشت و هم‌چنین مورخان عهد قدیم و بعضی پژوهشگران عصر جدید، درباره کهن بودن تاریخ تمدن مردمان ساکن صفحات جنوبی دریای مازندران، همداستانی نشان می‌دهند. اگر در پاره‌ای موارد اختلافی باشد از آن باب است که فاصله وسیع زمانی و تحولات و تغییرات تاریخی با عواملی دیگر، در ثبت و ضبط وقایع تصرف و تحریف کرده است. با این توضیح نمیتوان اشارات بعضی مورخان را قبول کرد که نوشته‌اند: «این مردمان دارای تمدنی پست بوده‌اند و دوره غارنشینی را می‌گذرانند». یا فی‌المثل در عهد هخامنشیان و به‌روزگار اسکندر از دانش و اصول کشاورزی بی‌بهره و خوراکشان میوه جنگلی بوده است.

بویژه که آثار کشف شده در گیلان و مازندران، از قبیل ابزار و آلات شخم و شیار و وسایل طبخ و انواع ظروف غذاخوری و جام‌های گوناگون زرین و سیمین که تصویر آنها در این کتاب آمده است و منسوب به قرن‌های پیشتر از اسکندر و هخامنشیان حتی مادیها می‌باشد. بی‌اعتباری نظرات مورخان مزبور را ثابت می‌کند.

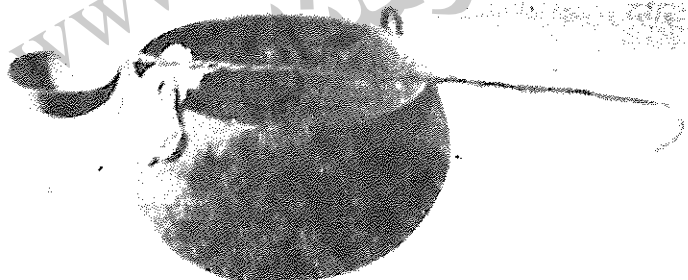


با توجه به مطالب بالا باور کردنی است اگر بگوئیم که تیره‌های کاس پی و کاس سی و شاید هم سومریان با سرمایه‌هایی که از گنجینه تجارب قرون تحصیل کرده بودند، از مبداء حرکت خود، براه افتادند و چنانکه گفتیم با تمدن‌هایی که در حاشیه دریاچه‌های داخلی و رودها، جدا جدا تشکیل یافته بود تلاقی کردند و متأثر شدند و تأثیر بجا گذاردند

تا وقتی که به سرزمینهای وسیع و مساعد و بی مزاحم رسیدند و سرمایه‌های خویش را که بر اثر تلاقی با تمدنهای واحه‌ها فزونتر شده بود، بکار انداختند، که آثار فعالیت‌های علمی و صنعتی آنان در عصر ما از بن اطلال بدست آمده است و به‌زعم بسیاری از پژوهشگران نشانه‌هایی از وحدت اندیشه‌های دینی و اساطیری و تشابه و شیوه‌های صنعتی و همبستگی فرهنگی بدست می‌دهد.

اگر تا کنون در آن آثار از نظر گیاه‌شناسی یا مازندران‌شناسی بررسی‌هایی نشده است دلیل آن نخواهد بود که مانی‌زگیلان و مازندران را آنچنان بشناسیم که «پلوتارک» نا آشنا توصیف کرده است، که نه مورخ زمان بود و نه نزدیک به زمان بلکه از مورخ دیگری بنام «دی‌نن» الهام گرفته است که چندی در خدمت دربار اردشیر بود و شاید ناچار بوده است شکست و لینعمت خود را به صورتی توجیه کند، تا به‌سرنوشت بعضی مقربان درگاه که به‌صرف سوء ظن به قتل می‌رسیدند، دچار نشود

نک: ادامه گفتار پلوتارک → «



گاو آهن ودیک دسته‌دار مفرغی، منسوب باواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول قبل از میلاد است که در «مارلیک» رودبار گیلان، وسیله هیئت باستان‌شناسی ایران «وزارت فرهنگ و هنر» کشف شده و در موزه ایران باستان محفوظ است. از «گزارش مقدماتی مارلیک» دکتر نگهبان

فهرست قسمتی از منابع و مآخذ

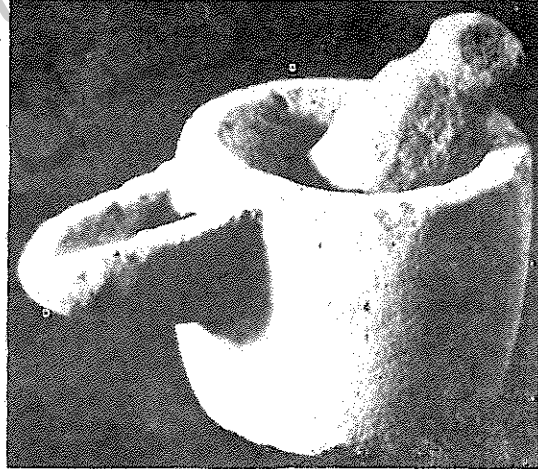
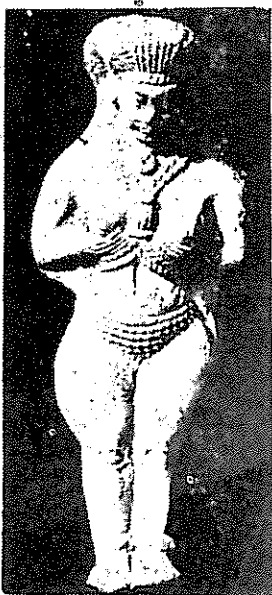
- | | | | |
|--|-------------------------------------|------------------------|------------------------------|
| ۲۳ اورارتو | بیوتروفسکی ترجمه | گزارش ۱ . پوردادود | ۱ یشتها |
| | دکتر عنایت‌رضا | حکیم ۱ . فردوسی | ۲ شاهنامه |
| ۲۴ کر میر - وبلور «نیشابینی باستان» - | | باهتمام م. مینوی | ۳ نامه تتر |
| | بیوتروفسکی ۱۹۵۰ | فخرالدین اسعدگرگانی | ۴ ویس ورامین |
| ۲۵ حکومت پادشاهی وان | بیوتروفسکی | بیرنیا «مشیرالدوله» | ۵ تاریخ ایران باستان ح. |
| ۲۶ میراث باستانی ریچارد فرای - ترجمه | | ظهیرالدین مرعشی | ۶ تاریخ طبرستان و رویان |
| | مسعود رجب‌نیا | عبدالقحاح فومنی | ۷ تاریخ گیلان |
| ۲۷ مردمشناسی هنری فیلد - ترجمه دکتر | | ترجمه محمدعلی گیلک | ۸ تاریخ گیلان شودز کو. |
| | عبدالله فریار | بیون | ۹ سیر تمدن و تربیت در ایران |
| ۲۸ باستانشناسی ایران باستان | | ابن خردادبه | ۱۰ مسالك والممالك |
| | لوئی واندنبرگ ترجمه دکتر عیسی بهنام | استخری | ۱۱ مسالك الممالك |
| ۲۹ خصائل ملی و نژادی ایران ارتو لودویلسن | | ابن حوقل | ۱۲ صوزة الارض |
| ۳۰ منابع کهن | جاکسن | حسنعلی رزم آراء | ۱۳ فرهنگ جغرافیائی |
| ۳۱ تعالیم زرتشت | جاکسن | سرتیپ احتسایان | ۱۴ جغرافیای نظامی |
| ۳۲ ایران‌شهر | مارکوارت - ۱۹۰۱ | ترجمه دکتر صفا | ۱۵ کیانیان کریستسن - |
| ۳۳ یادداشت در باره مردم شناسی ایران | | گیرشمن ترجمه دکتر معین | ۱۶ ایران ر. |
| | دوخانیکف | د. مرگان | ۱۷ تمدنهای اولیه |
| ۳۴ یادداشت روزانه «مریوط به قسمت زنجان و | | هرتسفلد ۱۹۳۵ | ۱۸ تاریخ باستانی ایران |
| | تارم» | کیث وهرتسفلد | ۱۹ بررسی صنایع ایران |
| ۳۵ الواح سومری ساموئل کریمر - ترجمه | | ویل دورانت | ۲۰ تاریخ تمدن |
| | داود رسائی | دیاکونف ۱۹۵۶ | ۲۱ تاریخ ماد |
| ۳۵ گزارش کندکاو درغار هوتو - انجمن | | | ۲۲ آخرین سالهای دولت اورارتو |
| | فلسفی آمریکا | دیاکونف ۱۹۵۱ | |
| | «امریکن فیلزوفیکال سوسایتی» | | |

منابع و گزارش‌های دیگر از تاریخ‌نویسان
 عهد قدیم مانند هرودت - کتز یاس - پلو تارک
 گزنفن و دیگران و هم‌چنین دانشمندان دوران
 اسلام که در متن مقالات با ذکر مورد نام
 بردیم

۳۷ جغرافیای کیهان مسعود کیهان
 ۳۸ گزارش مقدماتی مارلیک
 دکتر عزت‌الله نگهبان
 ۳۹ یاد نامه پنجمین کنگره بین‌المللی
 باستانشناسی و هنر ایران
 وزارت فرهنگ و هنر

علامت اختصاری ماخذ تصویرها

- | | |
|---------|---|
| (تهر) | کتاب تمدن‌های اولیه دمرگان |
| (ایک) | کتاب ایران گیرشمن |
| (بال) | باستان شناسی ایران باستان لوتی و اندنبرک |
| (اپ) | کتاب اورارتو پیوتروفسکی |
| (آ-ف-س) | گزارش مقدماتی آمریکن فیلز و فیکال سوسایتی |
| (گما) | گزارش مقدماتی مارلیک دکتر نگهبان |
| (کبا) | گزارش پنجمین کنگره بین‌المللی باستانشناسی |



هاون و دسته هاون سنگی برای بدست آوردن آب میوه
 و گیاه «از مارلیک - رودبار گیلان»
 الهه مادر - شوش

نشانی‌های خاموش و گویا که از تپه‌های باستانی بدست آمده است

شماره صفحه - شماره تصویر

ص ۱۹۵ - ۱ کاواهن باتیغه‌ای که قابل تنظیم برای شیار سطحی یا عمقی

است .

ص ۱۹۶ - ۲ دیک مفرغی بزرگ بادودسته پرچ شده و چمچه بلند مفرغی

ص ۲۰۲ - ۳ غار هوتو در بهشهرمازندران ، قرارگاه انسان عهد یخبندان

۴-۵ سنگواره انسان یادندانهای سرپهن دوران علفخوارگی ۶- سنگ سوراخ شده «از

گزارش مقدماتی کندوکاو در غار هوتو. انجمن فلسفه امریکا»

ص ۲۰۳ - ۷ آرامگاه پیش از تاریخ در «نشت اوغلی آذربایجان

۸- نوع سالم آرامگاه «دلمن» اورارتویی در ارمنستان که شبیه آرامگاههای پیش از

تاریخ تالش گیلان است ۹- تصویر ابزار جنگی مکشوفه در تالش

ص ۲۰۴ - ۱۰ منظره تپه‌های باستانی دهکده نضقی «رودبار گیلان» مارلیک

۱۱- ائهمادر مفرغی مکشوفه در مارلیک ۱۲- ائهمادر سفالین کشف شده از تورنگ تپه

استرآباد «موزه دانشگاه فیلا دلفیا» نقل از «بال»

ص ۲۰۵ - ۱۳ لوحه مرمرین «ائهمادر» «از تپه حصار» دامغان «موزه تهران»

۱۴- ائهمادر مفرغی از «پیراوند کردستان» ۱۵- ائهمادر از «سرخ دم لرستان» ۱۶-

ائهمادر از «شوش» «موزه لوور» نقل از «بال» که نشانی‌هایی هستند از وحدت معتقدات

دینی مردم مناطق

ص ۲۰۶ - ۱۷ مهر استوانه‌ای «کاسی». با کلاه نوك تیز و نوشته‌ای در چهار سطر

که در جانبین مهر تکرار شده - بالای مهر نقش «مرگ محتوم» که در جام سرنوشت

هم دیده میشود که تشابه اندیشه فلسفی کاسی‌ها و مردم جنوب خزر را، ارائه میکند.

از موزه ارمیتاژ لنینگراد «نقل از کبا» ۱۸- جام زرین سرنوشت «موزه

تهران» نقل از «گما» که «اسطوره‌ایست مصور از اندیشه فلسفی مردم دریا کنار

خزر» نقش‌ها از پائین ببالا الف زندگی وابسته به پستان مادر «ب» «مستقل» ایستاده

برپای خود و بهره‌مند از درخت زندگی پ - «خطرمقدر» که بصورت مردارخواران بر زمین و درهوا دورسر «مخلوق» در چرخش و پروازند ت- «مرگ محتوم» - لاشه مخلوق مزبور زیرچنگ و منقار لاشخواران ج- «نوید تسلسل» بر فراز نقش‌های بالا دورنمایی از ساقه بن درخت زندگی نمودار است که همچنان برجایست و موجودی که شاید «الهه مادر» (زاینده و روزی دهنده) باشد، به دودست آنرا نگاه داشته‌است .

ص ۲۰۷ - ۹۹- دهنه مفرغی اسب «از لرستان» ۲۰ - گرز مفرغی «از مارلیک گیلان» ۲۱- گردن‌بند اسب «از کلورز گیلان» که هر سه مزین به مجسمه‌های مفرغی ریز و درشت انسان و حیوان است و نشانه‌ای از تشابه‌شیوه فلز کاری

ص ۲۰۸ - ۲۲- آثار کشف‌شده‌ای از تالش مانند مجسمه گاو و گوزن و غیره «ت.مر» ۲۳- مجسمه سفالین گاو از نضفی رودبار گیلان «گما» ۲۴- مجسمه سفالین گوزن از نضفی رودبار «گما»

ص ۲۰۹ - ۲۵- تیر و کمان با پیکان مضاعف چهارپر از «مارلیک» «گما» ۲۶- شمشیر مکشوفه در مارلیک «گما» ۲۷- جنگ افزار مجمله «شمشیر بادسته مجوف» از تالش «ت.مر»

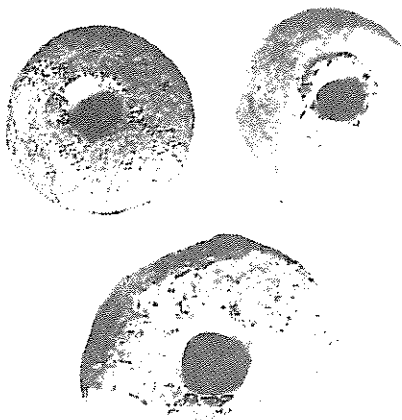
ص ۲۱۰ - ۲۸- گوشواره زرین بشکل منشور با گویچه‌های ریز «مارلیک» «گما» ۲۹- گوشواره زرین با گویچه‌های درشت از «حسنلو سلدوز آذربایجان» با گردن‌بند «بال»، که نشانی از شیوه مشابه است در زرگری «۳۰- اشیاء زینتی، گردن‌بند از خمیر شیشه و بیگودی «موی‌بند» از تالش گیلان «ت.مر»

ص ۲۱۱ - ۳۱- جام سیمین مارلیک از «رودبار گیلان» «مهارکننده ستم و ستمگر» مشتمل بر دو تصویر: روی جام قهرمانی دیده‌میشود با بینی درشت و چانه باریک - چهره مصمم - عضلات قوی، در لباس تنگ و چسبان، کلاه خود نوك تیز که کلاه خود کاسی‌ها و سکاها را به خاطر می‌آورد - قهرمان مزبور به‌هردستی پلنگی را از گلو گرفته تاحدشانه خود بالا کشیده و آویخته‌است، سوی دیگر این جام دارای تصویر «قوچ میشی» است بر نوك درخت زندگی، گوئی در پناه قدرت قهرمان و احساس

امن و امان ، فرصت یافته است . از درخت زندگی از اولین شاخه تا نوک آن بهره‌مند شود «موزه تهران» «گما» ۳۲- نقش پهلوانی است باریش و موی سر بلند و مجعد در لباس لباده مانند که بدستی گاو و بدست دیگر حیوانی دیگر را از پا گرفته و سرنگون نگاهداشته است از «گوی تپه آذربایجان» «بال» آنرا گیلگامیش بابلی دانسته‌اند ۳۳- لوحه مفرغی از «لرستان» بانقش الهه بالدار با پاهائی به شکل چنگال عقاب، بر پشت دو پلنگ ایستاده و بهر بدستی پلنگی را از پا گرفته و سرنگون نگاهداشته، شاید الهه امنیت و آسایش باشد «کبا»- نشانی هائی است از تشابه تصور و تصویر»

ص ۲۱۲ - ۳۴۴- جنگاور گردونه سوار . با شمشیر یادشده‌ای که بکمربسته - با قامتی رسا - آماده بیشتازی است «موزه تهران گما» ۳۵- جام زرین مارلیک که از لحاظ نقش و هنر زرگری و قالب‌سازی و نمایش وضع طبیعی، زیباترین جام زرین جهان دانسته شده. بانقش برجسته دو گاو بالدار - با عضلاتی قوی و چشمانی باز و متجسس، هریک در مقابل یک درخت شاداب زندگی برپای خود ایستاده و با نگاهی مراقب و حالتی آماده - به جلو مینگرند - سر گاوها با اینکه دو سانتیمتر خارج از بدنه جام دیده میشود، جداساز نیست و بان حیوان یکپارچه ساخته شده ولی گوش‌ها و شاخ‌ها جداسازی شده و بعد بادقت و ظرافت بجای خود نصب شده و جوش داده‌اند «ظاهراً نقش این جام .، پیامی به همراه دارد که از اندیشه متفکران زمان مایه گرفته است . شاید طراح نقش میخواسته چنین التاء کند: گاو که باله‌هایش به او جنبه آسمانی میدهد و عامل کشت و زرع است قائم بدرخت زندگی است که نشانه مشخص «رستنی‌ها و رشد و نمو» است.، لاجرم پاسدار آن است .

پیوست - نقشه آسیای غربی از دیدگاه جغرافیا شناسان عهد قدیم «از مصب رود جیحون در دریای خزر تا رأس خلیج فارس» و خاکهای مجاور آن



تص ۴۰-۴۵-۳- غار هوتو و فسیلواره انسان
مربوط به صفحات ۸۰ و ۸۱

تجزیه نامه : تصویر فوقانی از تصویر غار هوتو می باشد
مطابق رنگ جاگذاری شده است